

دو جمهوری‌خواهی ناسازگار

شیدان وثیق



با این وجود اما، به سر رسیدن تاریخی زمانه‌ی همگرایی‌ها و اتحادهای بزرگ سیاسی را نباید به معنای بسته بودن راه‌های همکاری و مشارکت گروه‌ها و روندهای سیاسی بر محور پاره‌ای اصول و راه‌کارها تلقی کرد. رادیکالیسم جمهوری‌خواهی به معنای انزواطلبی، فرقه‌گرایی یا مخالفت با تلاش‌ها در جهت همکاری و هم‌کوشی جمهوری‌خواهان ایران نیست.

Rerum concordia discors

جمهوریخواهی و رادیکالیسم

جمهوریخواهی (در مقابل رادیکالیسم)

جمهوری‌خواهان ایران، نه در گذشته و نه امروز، متحد و متفق نبوده‌اند. همواره در گروه‌ها و گرایش‌های مختلف سیاسی و نظری تقسیم و تجزیه شده‌اند. این تقسیم و تجزیه اما ویژگی ایرانیان نبوده است بلکه نزد همه‌ی ملت‌های تاریخ مدرن وجود داشته و دارد.

امروزه، جمهوری‌خواهی *Républicanisme*، بیش از پیش در همه جا، از جمله نزد جمهوری‌خواهان ایران، با بحران هویتی خود رو به رو شده است. در زمینه‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و سازمان‌دهی در برابر پرسش‌هایی اساسی و بغرنج قرار گرفته است. به گونه‌ای که نمی‌تواند نسبت به آن‌ها بی‌تفاوت یا بی‌طرف باقی بماند. این جمهوری‌خواهی اما، در چالش با مسایل رو به روی خود، یا رادیکال است یا محافظه‌کار. رادیکال است به این معنا که خواهان تغییر ساختاری نظم موجود است. از این‌رو اپوزیسیونی و ضدسیستمی است. محافظه‌کار است با این معنا که مدیریت رفرمیستی نظم موجود را بر عهده می‌گیرد. از این رو در نهایت پوزیسیونی و سیستمی است. امروزه، شرایط پر تضاد ملی و جهانی به گونه‌ای‌اند که بین دو بدیل رادیکالیته و محافظه‌کاری راه سوم برای انسان‌ها باقی نمی‌ماند.

بر زمینه‌ی دوگانگی فوق، جمهوری‌خواهان ایران امروز در برابر پرسش‌هایی چون کدام جمهوری؟ کدام دموکراسی؟ کدام جدایی دولت و دین در ایرانِ فردا و کدام راه گذر از جمهوری اسلامی در ایرانِ امروز

قرار دارند. از میان آنها اما، دو چالش اصلی همانا یکی، مسأله‌ی براندازی جمهوری اسلامی از طریق جنبش‌های اجتماعی و انقلاب مردم به سوی جمهوری‌آزاد و دموکراتیک است و دیگری، در پیوندی فشرده با اولی، مبارزه برای جدایی دولت و دین در ایران. در این میدان، جمهوری‌خواهان ایران به دو دسته‌ی ناسازگار، رادیکال و اصلاح‌طلب، با دو فلسفه‌ی ناسازگار، گسست از سیستم یا رفرم در سیستم، تقسیم می‌شوند

در این میان، یکی از روندهای جمهوری‌خواهی در اپوزیسیون ایران را جنبش جمهوری‌خواهان دموکرات و لائیک ایران تشکیل می‌دهد. این روند، نزدیک به هشت سال پیش در خارج از کشور، بر پایه‌ی نفی جمهوری اسلامی و سلطنت و مخالفت با اصلاح‌طلبی در چهارچوب رژیم، پایه‌گذاری می‌شود. این حرکت جنبشی برای فرارویی جمهوری، دموکراسی و جدایی دولت و دین در ایران، اکنون، با گذر از فراز و نشیب‌هایی، در آستانه‌ی پنجمین گردهم‌آیی سراسری خود قرار دارد. این جریان، به باور من، می‌تواند به سهم خود، با پایداری بر اصول و ارزش‌های بنیادین^۱ش و در بازبینی و ارتقای آنها، همواره چون تا کنون، مروج و مبلغ یک جمهوری‌خواهی رادیکال در اپوزیسیون پلورالیست ایران باشد.

اما رادیکالیسم جمهوری‌خواهی به معنای انزواطلبی، فرقه‌گرایی یا مخالفت با تلاش در جهت همکاری و هم‌کوشی جمهوری‌خواهان ایران نیست. امروزه، اگر چه به لحاظ تاریخی شرایط عینی و ذهنی شکل‌گیری هم‌گرایی‌ها و اتحادهای بزرگ و فراگیر گذشته وجود ندارند و چه بسا نیز هرگز به وجود نخواهند آمد، اما در مقابل، امکان همکاری‌های گسترده بر سر مسایل مشخص مبارزاتی چون دفاع از آزادی و حقوق بشر در ایران فراهم می‌باشد. در این مسیر، هر گامی هر چند کوچک اما عملی به پیش مفیدتر از صدها برنامه‌ی بزرگ اما غیر عملی برای ایجاد اتحادهای ناممکن و موهوم است.

۱- بحران هویتی جمهوری‌خواهی امروز

جمهوری‌خواهی در نظریه و عمل از سِک‌انسه‌های مختلف تاریخی گذر کرده است. ریشه‌ی آن را البته باید نزد یونانیان باستان در ایده‌ی Politeia یافت. در آن فلسفه‌ی سیاسی جُست که شهر-مداری را ابداع می‌کند و «سیاست» را از امر «خدایان»، «یک»، «فیلسوف-شاه» یا «نخبگان» به امر مردم Demos در می‌آورد(۱). اما جمهوری‌خواهی معنای بنیادین خود را پنج سده‌ی بعد در روم، نزد سیسرون، چون «امر عمومی» Res publica کسب می‌کند(۲). از آن پس این مقوله در اندیشه

و فلسفه‌ی سیاسی راه خود را تا به امروز با گذر از تعریف کانتی از جمهوری چون «شکل رژیم» *forma regiminis* بر پایه‌ی قانون اساسی (۳) سیر می‌کند. با این همه در انقلاب فرانسه است که ریپوبلیکانیسم به واقع در نظریه و عمل در برابر مونارشسیسم (پادشاهی) شکل می‌گیرد. این جمهوری‌خواهی اما از همان روز تولد یکپارچه نبوده است بلکه به دسته‌های مختلف و متضاد در نفی نظام سلطنتی تقسیم و تجزیه می‌شود.

جمهوری‌خواهی دوران کنونی اما با بحرانی هویتی رو به رو شده است. در زمانی که «جمهوری» به شکل اصلی و غالبِ نظام‌های جهان درآمده است، در شرایطی که از شرق آسیا تا غرب آمریکا و از شمال اروپا تا جنوب آفریقا، کمتر رژیمی خود را امروزه جمهوری و جمهوری‌خواه نمی‌نامد، جمهوری‌خواهی در وضعیتی قرار گرفته است که ایده‌های بنیادین‌اش چون حکومت قانون‌مدار بر پایه‌ی قانون اساسی، پارلمان منتخب، جدایی سه قوای مجریه، مقننه و قضایی و انتخاب رئیس‌جمهور... به تنهایی دیگر پاسخ‌گوی مسایل سیاسی و اجتماعی مبرم کنونی نمی‌باشند. جمهوری‌خواهی در سده‌ی بیستم در برابر جمهوری‌های توتالیتار، فاشیستی، اقتدارگرا و دینی قرار می‌گیرد و هر بار ملزم به مرزبندی خود با آن‌ها می‌شود. هر بار باید نشان دهد که جمهوری و جمهوری‌خواهی حقیقی در نظریه و عمل با آن جمهوری‌ها و جمهوری‌خواهی‌های بدلی، استبدادی، ضد‌مردمی یا محافظه‌کار تضادی اساسی و ماهوی دارد. افزون بر این، امروزه جمهوری‌خواهی در برابر چالش‌هایی جدید چون بی‌عدالتی اجتماعی، نابرابری، سلطه ملی و جهانی قدرت‌های مالی و سرمایه‌داری... قرار گرفته است. به گونه‌ای که نمی‌تواند نسبت به این پدیدارها بی‌تفاوت یا بی‌موضع باقی‌بماند.

در چنین وضعیتی، جمهوری‌خواهی امروزی می‌بایست هویت خود را بازبینی کند. محدودیت‌های مضمونی و محتوایی خود را بررسی کند. دست به ساختارشکنی خود در تئوری و عمل زند. کاستی‌های خود را زیر پرسش ببرد. خود را باز تعریف کند. مبانی خود را ژرفا بخشد. در یک کلام دست به نوسازی و نواندیشی خود زند. امروزه، در برابر خواست‌های اساسی برابری‌خواهانه و رهایی‌خواهانه‌ی مردمان از زیر سلطه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی، جمهوری‌خواهی حقیقی نمی‌تواند در چهارچوب مبانی دویست ساله‌ی خود باقی بماند و آن‌ها را با نیازهای زمانه متحول و منقلب نسازد.

این جمهوری‌خواهی، در بازبینی، بازسازی و نوسازی خویش، به امر اجتماعی در دستگاه نظری و عملی خود اهمیت و جایگاهی ویژه می‌دهد. در گستره‌ی ملی و جهانی، از تغییر سیستم موجود، نه تنها در امور

سیاسی و حقوقی بلکه همچنین در عرصه اقتصادی و اجتماعی جانبداری می‌کند. در چنین نگاهی، جمهوری یا «جمهوری اجتماعی» است و یا نیست و در این صورت جمهوری به معنای واقعی کلمه نیست.

اگر Res publica یا «امر عمومی» معنای حقیقی جمهوری است، پس جمهوری‌خواهی نمی‌تواند طرفدار نظام اقتصادی ملی-جهانی حاکم کنونی باشد که در جهت سود و سلطه اقلیتی کوچک و خسران و نابودی اکثریتی کلان عمل می‌کند.

اگر Res publica یا «امر عمومی» معنای حقیقی جمهوری است، پس جمهوری‌خواهی نمی‌تواند طرفدار بی‌عدالتی و نابرابری باشد. نمی‌تواند طرفدار تبعیضات گوناگون سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، جنسیتی، ملیتی و غیره باشد. نمی‌تواند طرفدار دولت‌گرایی Etatisme به معنای سلطه دستگاهی جدا و مافوق جامعه بر جامعه و انسان‌ها باشد.

اگر Res publica یا «امر عمومی» معنای حقیقی جمهوری است، پس جمهوری‌خواهی نمی‌تواند «سیاست» را چیزی غیر از دخالت و مشارکت مستقیم مردم در اداره امور خود از طریق سازماندهی جمعیشان یا خود-سازماندهی بدانند.

۲- جمهوری‌خواهان ایران و چالش‌های جدا کننده

در ایران، جنبش جمهوری‌خواهی به این نام در حقیقت با انقلاب ۵۸ و انقراض نظام پادشاهی آغاز می‌شود. البته پاره‌ای از مبانی جمهوری خواهی چون حکومت قانون، قانون اساسی، مجلس قانون‌گذار و تا اندازه‌ای اصل تفکیک قوا در انقلاب مشروطه و قانون اساسی آن مطرح می‌شوند. ایده‌ی Res publica را بلکه بتوان به معنایی در اصل بیست و ششم متمم قانون اساسی مشروطه پیدا کرد: «قوای مملکت ناشی از ملت است». اما این انقلاب، در نفی سلطنت مطلقه، در اساس سلطنتی مشروطه می‌خواست و نه جمهوری. تلفیق دولت و دین می‌خواست و نه جدایی آن دو را. پس از آن نیز، در سکانس‌های مختلف تاریخی، جمهوری‌خواهی در نظریه و عمل هیچ‌گاه تبدیل به جنبشی فکری، سیاسی و اجتماعی در ایران نمی‌شود. دین‌گرایان در اکثریتی بزرگ همواره طرفدار سلطنت مشروطه یا حکومت دینی بودند. ملی‌گرایان شعار «شاه باید سلطنت کند و نه حکومت» را سر می‌دادند و حزب وابسته‌ی توده مخالفتی با نظام سلطنتی به شرط تبعیت از ارباب شمالی‌اش نداشت. در این میان، از اواخر دهه ۴۰ و در دهه ۵۰، در جنبش دانشجویی خارج از کشور (کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان) و در میان چپ‌های مارکسیست مستقل داخل و خارج، سرنگونی رژیم شاه به معنای نفی نظام

پادشاهی تبدیل به شعاری اصلی می‌شود. با این همه حتا در این دوره نیز، جنبشی مستقل به نام جمهوری‌خواهی شکل نمی‌گیرد. شناخت کسری جمهوری‌خواهی در جنبش سیاسی ایران در فاصله‌ی بین دو انقلاب، با این که از اهمیت آموزنده‌ای برای مبارزات کنونی و آینده برخوردار است اما خارج از موضوع اصلی این نوشتار می‌باشد.

در فردای انقلاب ۵۸، با استقرار استبداد جدید و در مبارزه با ننگی که خود را «جمهوری» با پسوند دینی می‌خواند، حرکت‌های جمهوری‌خواهی به این نام در اپوزیسیون ایران شکل می‌گیرند. با گذشت سی و سه سال از عمر رژیم اسلامی، این جمهوری‌خواهی امروز در برابر چالش‌هایی گوناگون و بزرگ که هم جنبه‌ی سیاسی- راه‌کاری دارند و هم نظری- فلسفی قرار گرفته است. بخشی از آن‌ها را در بالا مورد توجه قرار دادیم. از آن جمله است پرسش کدام جمهوری و جمهوری‌خواهی برای ایرانِ فردا. آن جمهوری‌خواهی که «جمهوری اجتماعی» می‌خواهد یعنی امر اجتماعی و نه تنها سیاسی و حقوقی را مورد توجه قرار می‌دهد و برای تغییرات ساختاریِ سیاسی- اجتماعی مبارزه می‌کند؟ و یا آن جمهوری‌خواهی که اکنون در سراسر گیتی حکم‌فرماست، که مدیریت (بهتر؟) سیستم موجود ملی- جهانی را بر عهده می‌گیرد و در نهایت رسالتی برای خود جز ادامه‌ی «همان- در- شکلی- دیگر» قایل نیست؟

افزون بر این‌ها، جمهوری‌خواهان ایران در برابر دو چالش بزرگ دیگر قرار دارند. یکی، گذر از جمهوری اسلامی، چگونگی و راه‌کار آن و دیگری، جدایی دولت و دین و مضمون آن در شرایط ایران است. در این دو میدان تفکیک‌ناپذیر، جمهوری‌خواهان ایرانی به دو دسته‌ی اصلی تقسیم می‌شوند. بخشی بزرگ و در اکثریت خواهان اصلاحات در جمهوری اسلامی یعنی در نهایت پاسدار سیستم و قانون اساسی آن و در نتیجه پیرو گونه‌ای حفظ دین‌سالاری است. بخشی دیگر که در اقلیت است، خواهان براندازی نظام در تمامیت‌اش از طریق جنبش‌های اجتماعی در داخل و بنا براین تاسیس نظامی دیگر بر مبنای یک قانون اساسی دیگر یعنی قانون اساسی جمهوریت و به این وسیله پایان دادن به دین‌سالاری در هر شکل و مضمون آن است.

اما ویژگی‌های تمیزدهنده و شاخص‌های اصلی جمهوری‌خواهی رادیکال ایرانی، در خطوط کلی و محوری، امروزه چه می‌توانند باشند؟ جمهوری‌خواهی رادیکال خواهان دگرگونی‌های ساختاری در جامعه ایران است. به این معنا که تنها برای تحولات روبنایی سیاسی، حقوقی و نهادینه مبارزه نمی‌کند بلکه برای تغییرات زیربنایی اجتماعی و اقتصادی و از جمله برای عدالت اجتماعی و برابری نیز تلاش می‌کند.

این جمهوری خواهی می‌داند که آزادی، جمهوری، دموکراسی و حقوق بشر به معنای حقیقی کلمه بدون عدالت اجتماعی و برابری بسی ناقص، ناپایدار، محدود و در نهایت صوری می‌باشند. با این همه برای کسب همین آزادی‌ها و دموکراسی نیز از هیچ تلاش و پیکاری خودداری نمی‌کند.

جمهوری خواهی رادیکال، برای ایجاد تغییرات سیاسی و اجتماعی، تنها و تنها بر رشد و توسعه جنبشهای اجتماعی در درون جامعه و بر خود-سازماندهی مردم باور دارد و در این راه نیز تلاش و مبارزه می‌کند.

جمهوری خواهی رادیکال از اشکال گوناگون مبارزات مردمی، از مقاومت منفی و مدنی، اعتصابات و تظاهرات خیابانی و دیگر اشکال مسالمت‌آمیز تا شکل‌های شورش‌ی چون قیام و انقلاب پشتیبانی می‌کند. انقلابی که به رغم خطرهای و نامسلمی پیامدهاهاش همواره از اسپار تاکوس تا امروز راقم تاریخ بشریت در بند بوده است.

جمهوری خواهی رادیکال در این برهه‌ی تاریخی جنبشی اپوزیسیونی است نه برای تصرف قدرت و دولت بلکه برای ایجاد زمینه‌های نظری و عملی برآمدن جنبشهای دگرگون‌ساز اجتماعی در ایران. این جمهوری خواهی، در شرایط وجود جمهوری اسلامی و قانون اساسی اسلامی تبعیض‌گرایی، در هیچ یک از ترفندهای سیاسی رژیم چون «انتخابات» و غیره، نه مستقیم و نه غیر مستقیم، شرکت نمی‌کند. از نگاه این جمهوری خواهی، میان «امر عمومی» و «امر دین‌سالاری» هیچ نقطه‌ی مشترکی وجود ندارد.

۳- جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران و جمهوری خواهی رادیکال

در طیف جمهوری خواهان ایران، جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران روندی را تشکیل می‌دهد که نزدیک به هشت سال پیش در نفی جمهوری اسلامی، سلطنت و بیراهه‌ی اصلاح‌طلبی در چهارچوب رژیم، برای فرارویی جمهوری، دموکراسی و جدایی دولت و دین در ایران، پایه‌گذاری می‌شود.

به باور راقم این سطور، این حرکت جنبشی قادر است با پایداری بر اصول و ارزشهای بنیادین خود چون سه اصل اساسی جمهوری، دموکراسی و جدایی دولت و دین، با خواست برکناری نظام جمهوری اسلامی توسط جنبش مردم ایران، با تاکید بر عمده بودن نقش جنبشهای اجتماعی در داخل کشور برای ایجاد دگرگونی‌های ساختاری، با پشتیبانی از اشکال مختلف مبارزاتی، از اعتراض و اعتصاب تا قیام، با پیگیری شکل جنبشی-موکراتیک و غیر قدرت‌طلبانه سازمان‌یابی در تمایز با شکل‌های حزبی-

بوروکراتیک و قدرت‌طلبانه... ترجمان جمهوری‌خواهی رادیکال در اپوزیسیون ایران باشد.

اهمیت پایداری و استمرار حرکتی از این سنخ، اهمیت حضور فعال یک روند جمهوری‌خواهی رادیکال از نوع جنبش جمهوری‌خواهان دموکرات و لائیک در اپوزیسیون ایران، روندی هر چند کوچک و در اقلیت، اهمیت حضور فعال حرکتی که تمامیت رژیم اسلامی را نفی و خواهان برچیدن آن باشد... در این است که امروزه ما شاهد آنیم که بخش‌های بزرگی از جمهوری‌خواهان ایران یا در فکر اتحادهای رسوا کننده با هواداران نظام پادشاهی به نام «وفاق ملی» هستند، یا مشوق دخالت قدرت‌های بزرگ جهانی در ایران به نام «سیاست‌ورزی» می‌باشند و یا، در پی اصلاح‌طلبان داخل کشور، در جهت حفظ سیستم گام برمی‌دارند. اما اندیشه و عمل جمهوری‌خواهی رادیکال ریشه در واقعیت‌های موجود ملی- جهانی دارد و به هر ترتیبی، چه به یاری جمهوری‌خواهان لائیک باشد و چه نباشد، راه ناهموار و نامسلم خود را سیر خواهد کرد.

۴- از همگرایی و اتحاد ناممکن تا همکاری‌های ممکن

ویژگی دوران کنونی نسبت به گذشته این است که در زمانی ما فازهای مبارزاتی توأم و هم‌زمان در مناسباتی پیچیده با هم نمایان می‌شوند. این فازها به هم پیوسته و در هم آمیخته شده‌اند و بیش از پیش کلاف سر در گمی از مناسبات را تشکیل می‌دهند. افزون بر این، مسایل «ملی» با مسایل «جهانی» در دنیای کنونی چنان در هم تنیده شده‌اند که راه‌کارها و راه‌حل‌های مشترک و همبسته‌ای را در سطح منطقه و جهان فرا می‌خوانند. امروزه، بر خلاف گذشته، سد گذرناپذیری «مراحل» مبارزه را از یکدیگر جدا و متمایز نمی‌کند، هم‌چنان که مبارزه‌ی سیاسی- اجتماعی در یک کشور را از سایر کشورهای همسایه و دور جدا نمی‌سازد.

امروزه در ایران، زمان مبارزه‌ی ضداستبدادی برای آزادی که بنا بر ویژگی حکومت اسلامی خصلتی ضد دین‌سالاری دارد، جدا از زمان مبارزه برای جمهوری و دموکراسی سیاسی نیست. این یکی نیز جدا از مبارزه برای دموکراسی اجتماعی، مبارزه برای عدالت اجتماعی و برابری نیست. زمان این آخری نیز در نهایت نمی‌تواند چندان دور و بیگانه نسبت به مبارزه برای رهایی انسان‌ها از سلطه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی... باشد. افزون بر همه‌ی این‌ها، امروزه دیگر نمی‌توان مبارزات در محدوده‌ی «ملی» را از مبارزات در گستره فراخ منطقه‌ای و جهانی جدا کرد.

از این جا می‌خواهم نتیجه بگیریم که مبارزه‌ی سیاسی- اجتماعی امروز در ایران و یا در هر گوشه‌ی دیگر زمین مشترک ما، بدون در نظر گرفتن مسایل فردایی که در دل همین امروز هر دم رخنه می‌کند، امکان‌پذیر نیست. پس اگر این فردا را از هم اکنون باید چون مساله‌ی حی و حاضر - و نه مساله‌ای مربوط به آینده‌ای دور و نامعلوم - دریابیم و در مبارزه و سیاست خود دخالت دهیم، در این صورت طرح‌های ناظر بر ایجاد کلیت‌های بزرگ سیاسی چون «وفاق ملی»، «اتحاد»، «هم‌گرایی»، «بلوک» و غیره، به دلیل تعارضها و تضادهایی که ریشه در موقعیت‌ها و منافع متفاوت و متضاد اقتصادی و طبقاتی دارند، به دلیل شرایط گوناگون اجتماعی، فرهنگی، ایدئولوژیکی و عقیدتی، به دلیل طرح‌های متفاوت برای آینده‌ای که جدا از امروز نیست... برای مردمانی که هیچ‌گاه واحد و هم‌گون نبوده‌اند و نیستند... نه تنها نا ممکن می‌گردد بلکه حتا کوشش در جهت آن نیز اقدامی واپس‌گرا و ارتجاعی می‌شود.

امروزه نمی‌توان تنها به گرد اصول کلی چون جمهوری، دموکراسی، حقوق بشر و یا شعارهایی چون انتخابات آزاد و از این قبیل... دست به ایجاد اتحاد، بلوک یا هم‌گرایی جمهوری‌خواهی زد. امروزه نمی‌توان به منظور ایجاد هم‌گرایی، اتحاد یا وفاق، از مسایل پسا جمهوری اسلامی در زمینه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که به راستی و به ناگزیر در جامعه تعارض برانگیزاند، چشم پوشید. امروزه نمی‌توان مسایل مبرم اجتماعی، اقتصادی، سیاسی که مورد اختلاف و نزاع در جامعه می‌باشند را به خاطر دسترسی به هم‌گرایی یا اتحاد، فرصت‌طلبانه کنار گذارد و یا دور زد.

هراکلیت در قطعه‌ی مشهور خود می‌گوید: «نزاع (یا جنگ) پدر همه‌ی چیزهاست» (۴) و شاعر رومی، هوراسیوس، در همین راستا می‌افزاید: «چیزهای سازگار ناسازگارند» (۵). در جهان زمینی پر تضاد و تعارض ما (هم چون جهان آسمانی خدایان نزد یونانیان باستان) سازگاری، آنیست که ناسازگار باشد. این ناسازگاریست که با واقعیت جهان پر شور و تلاطم ما سازگار است و نه بر عکس. همه چیز در جهان، در هستی خود، چندان، چندگانه، متضاد و در هم‌زیستی- هم‌ستیزی به سر می‌برند. این چندانگی و چندگانگی نمی‌توانند توسط «یک» نمایندگی شوند بلکه، به واقع، تنها می‌توانند به صورت چندان و چندگانه در تجمع‌ها، گروه‌ها و تشکلهای گوناگون، متفاوت یا متضاد، خود را نمایان سازند، معرفی و اعلام وجود کنند. «هر «گونه‌ی مجتمع، از این گوناگونی، بیواسطه از خود نمایندگی می‌کند. مستقیم، دست به

عمل می‌زنند، دخالت‌گری و مبارزه می‌کند. این «گونه»‌های مجتمع، این جمع‌های جدا از هم، اما می‌توانند در رخ‌دادهایی، در زمان‌هایی و در مکان‌هایی ویژه و معین، بیشتر نابهنگام و اتقاقی، به گرد مسایلی مشخص، مبرم و مشترک، به گونه‌ای موقت و گذرا، هم‌سو شوند و دست به همکاری یا ائتلاف‌هایی زنند.

اما این ائتلاف‌ها یا اتحادهای سیاسی همواره موقت و گذرا می‌باشند. این‌ها در همین حد نیز تنها می‌توانند برآیند اتحاد بین اقشار و طبقات اجتماعی در حرکت‌های مبارزاتی، اجتماعی، سیاسی و مدنی‌شان باشند و نه بر عکس. این تصور رایج در اپوزیسیون ایران که در خارج از کشور، در خارج از میدان مبارزات سیاسی- اجتماعی و مستقل از جنبش‌های اجتماعی و اتحادهایی که میان خود اقشار و طبقات بر سر موضوعات مشخص سیاسی یا اجتماعی به وجود می‌آیند، می‌توان دست به اتحادهای بزرگ سیاسی بین گروه‌های سیاسی بُریده از میدان واقعی اجتماعی مبارزه زد، افسانه یا پنداری واهی و باطل بیش نیست.

با این وجود اما، به سر رسیدن تاریخی زمانه‌ی همگرایی‌ها و اتحادهای بزرگ سیاسی را نباید به معنای بسته بودن راه‌های همکاری و مشارکت گروه‌ها و روندهای سیاسی بر محور پاره‌ای اصول و راه‌کارها تلقی کرد. رادیکالیسم جمهوری‌خواهی به معنای انزواطلبی، فرقه‌گرایی یا مخالفت با تلاش‌ها در جهت همکاری و هم‌کوشی جمهوری‌خواهان ایران نیست. امروزه، امکان هم‌کاری‌های محدود یا گسترده به گرد مسایل مشخص مبارزاتی چون دفاع از آزادی و حقوق بشر در ایران فراهم می‌باشند. جمهوری‌خواهان خارج کشور به راستی می‌توانند بر اساس سه اصل حداقل چون جمهوریت، دموکراسی و جدایی دولت و دین برای ایران دست به هم‌کاری‌های گوناگون و گسترده با حفظ چندانگی و چندگانگی خود زنند. این هم‌کاری‌ها می‌توانند اشکال مختلف به خود گیرند: از کارزارهای عملی مشترک تا برگزاری گفت‌وگوها و سمینارها برای روشنایی بخشیدن به اختلافات و اشتراکات... در این مسیر، هر گامی هر چند کوچک اما عملی به پیش مفیدتر از صدها برنامه‌ی غیر عملی برای ایجاد اتحادهای ناممکن و موهوم است.

آوریل ۲۰۱۳ - فروردین ۱۳۹۲

cvassigh@wanadoo.fr

یادداشت‌ها

(۱) - دیالوگ پروتاگوراس در افلاطون: آثار افلاطون، پروتاگوراس، جلد اول، ص. ۸۴، مترجم: محمد حسن لطفی.

(۲) - سیسرون: رساله‌ها در باره‌ی جمهوری.

(۳) - اما نوئل کانت در : به سوی صلح جاودانه، نشر فرهنگستان برلن، جلد ۸، ص. ۳۵۲.

(۴) - هراکلیت : قطعه ۵۳ در Dielz - Kranz

((۵) - هوراسیوس Horace در مکتوبات ۱ - ۱۲ - ۱۹

طرح پیشنهادی بیانیه سیاسی

جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران

بیانیه سیاسی گردهمایی سراسری پنجم

نه به جمهوری اسلامی!

برای ایرانی آزاد و دموکراتیک!

۱- برای جهانی دیگر

جهان کنونی ما، جهانی پر تعارض و تضاد است. با دنیای استعماری سده‌ی نوزده و یا جهان دو ابرقدرتی سده‌ی بیستم در بسی جهات متفاوت است. از شرق آسیا تا جنوب قاره آمریکا، دولت‌های کشورهای چین، هند و برزیل به جرگه‌ی قدرت‌های بزرگ وارد شده و میشوند. قدرت‌های بزرگ سنتی چون ایالات متحده آمریکا و اروپای غربی، گرچه از جهت اقتصادی، سیاسی و نظامی همواره بر جهان اعمال نفوذ و قدرت می‌کنند، اما سیادت تاریخی پیشین‌شان به چالش کشیده شده است. از سوی دیگر، کشورهای متوسط و کوچک بیش از پیش در راستای منافع و اقتدار خود در منطقه و جهان ایفای نقش و قدرت می‌کنند. از این‌رو ما امروز با پدیدار نوین جهانی چند قطبی- قدرتی رو به رو هستیم.

امروزه، جهانی‌شدن به‌ویژه در حوزه اقتصادی تبدیل به واقعیتی انکارناپذیر شده است. جهانی‌شدن کنونی، اما، خصلتی ناعادلانه برای بشریت دارد زیرا که به رهبری قدرتهای بزرگ مالی و اقتصادی جهان در جهت اقتدار و منافع اقلیتی کوچک ادرصدی، بدون مشارکت و مداخله دموکراتیک اکثریت عظیم 99 درصدی مردم انجام می‌پذیرد. در تغییر چنین وضعیتی اما، جنبشهای اجتماعی برای جهانی‌شدنی دِگَر، هر چند هنوز ناتوان، ناهماهنگ و نامتشکل، در حال شکل‌گیری در گستره‌ی گیتی^۱اند. این جنبشها برای تغییر مناسبات حاکم کنونی بر جهان و در جهت تغییر آنها، برای عدالت، برابری و بهزیستی مردمان جهان، برای مشارکت شهروندان جهان در تعیین سرنوشت خود بدون سلطه‌ی قدرتهای بزرگ مالی و دولتی و سرانجام برای پاسداری از محیط زیستی که در حال نابودی است تلاش و پیکار می‌کنند.

در دو سال گذشته، دو رویداد جنبشی بزرگ و متداوم جهان و جهانیان را تکان دادند. یکی، جنبشهای اعتراضی برآشفتهگان اروپا و آمریکا بر علیه نظم اقتصادی حاکم بر جهان غرب بود و دیگری، جنبشهای مردم در برخی کشورهای عربی بر ضد دیکتاتورهای دیرینه‌ی شان. در حالی که اولی، در برابر چالش‌های بزرگ و بغرنج، از پویایی و فرایندی عدالت جویانه برخوردار است، دومی، با رشد میلیتاریسم و اسلام‌گرایی سیاسی در منطقه در کنار رشد فرایندهای دموکراتیک، با موقعیتی مخاطره‌انگیز و متضاد روبرو است. امروز سرنوشت مبارزه برای آزادی و دموکراسی در کشورهای عربی، به‌ویژه در تونس و مصر، اکنون با فرجام رویارویی و مبارزه نیروهای لائیک این کشورها با اسلام‌گرایی و دفاع بی‌وقفه آنها از آزادی، دموکراسی و جدایی دولت و دین و همچنین از برابر حقوقی به‌ویژه برابری زنان و مردان گره خورده است.

ما در جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران همبستگی مبارزاتی خود را با جنبش برآشفتهگان گیتی علیه بی‌عدالتیها و برای جهانی دِگَر بر پایه برابری، عدالت، بهزیستی و حفظ محیط زیست اعلام می‌داریم.

ما همچنین همبستگی خود را با جنبشهای عربی از جمله در مصر و تونس در راستای آزادی، دموکراسی و جدایی دولت و دین اعلام می‌داریم. چه آن جنبشهایی که چون در مصر و تونس بر دیکتاتورهای سابق خود چیره شدند ولی امروزه با خطر جدید استبداد دینی رو به رویند و چه آنها

که، چون در سوریه، در راه مبارزه با استبداد حاکم در برابر چالش‌هایی سخت، هم داخلی و هم خارجی، قرار دارند. ما بر این باوریم که مبارزه‌ی نیروهای لائیک یا سکولار برای جدائی دولت و دین و دمکراسی در کشورهای عربی، به‌ویژه امروز در مصر و تونس، برای جلوگیری از بازتولید استبداد به صورتی دیگر و این‌بار دینی-اسلامی، از اهمیتی به سزا و تعیین کننده هم برای آنان و هم برای جهان‌یان برخوردار است.

جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران توجه مردم آزادیخواه عرب را به تجربیات انقلاب سال ۱۳۵۷ ایران و فرجام اسف بار آن جلب کرده و بر این باور است که بدون تغییرات ساختاری، اجرای حقوق بشر به‌ویژه برابری حقوقی زنان و مردان و جدایی دولت و دین و ایستادگی در برابر تلاش اسلام گرایان برای گسترش نفوذ دین در دستگاه دولتی، قضایی و قانون گذاری، فرایند دموکراتیک می‌تواند عقیم مانده و به شکست انجامد.

ما بر این باوریم که مبارزات آزادی‌خواهانه مردم سوریه برای سرنگون کردن رژیم دیکتاتوری بشار اسد باید به دست خود آنان و بدون دخالت و نفوذ قدرت‌های خارجی به سرانجام رسند.

ما در جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران، در عین حال، سیاست‌های مداخله‌جویانه، سرکوب‌گرانه و تروریستی جمهوری اسلامی ایران در حمایت نظامی و سیاسی... از رژیم سوریه و از دیگر گروه‌ها و سازمان‌های بنیادگرای اسلامی در منطقه از جمله در جنوب لبنان و فلسطین را به شدت محکوم می‌کنیم.

جنبش جمهوری‌خواهان دموکرات و لائیک ایران درود و شادمانی خود را نسبت به پیروزی مردم فلسطین در سازمان ملل در ۲۹ نوامبر ۲۰۱۲ که بنا بر آن فلسطین به عنوان دولت ناظر غیر عضو سازمان ملل به رسمیت شناخته شد، ابراز می‌دارد. از این رویداد تاریخی باید به منزله ثبت گواهی تولدی نوین برای فلسطین در راه به رسمیت شناخته‌شدن کامل دولت فلسطینی در کنار دولت اسرائیل یاد کرد. ما در جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران همواره از مبارزات مردم فلسطین و همچنین از مبارزات اپوزیسیون مترقی و مردم صلح‌طلب اسرائیل در جهت برقراری صلح پایدار در منطقه بر پایه همزیستی دو دولت مستقل فلسطینی و اسرائیلی و حل مسالمت‌آمیز، عادلانه و دموکراتیک اختلافات میان آن‌ها، جانبداری کرده و می‌کنیم.

۲- برای اعتلای جنبش‌های اجتماعی در ایران

امروزه، با گذشت بیش از سه سال از **[آلترناتیو 1: جنبش اعتراضی عمومی خرداد ۸۸]** **[آلترناتیو 2: جنبش سبز]**، مبارزات سیاسی، اجتماعی و مدنی در ایران در مجموع فروکش کرده‌اند. با این حال اما شاهد مقاومت‌ها و مبارزاتی هم از سوی کارگران برای دفاع از حقوق خود در برابر بیکاری، اخراج و عدم پرداخت حقوق‌ها و هم از سوی کنشگران جامعه مدنی در دفاع از حقوق بشر و آزادی‌ها در ایران با به خطر انداختن جان خود در این راه می‌باشیم.

ریشه‌های این رکود جنبشی و مبارزاتی را البته نباید تنها در سرکوب سبانه‌ی رژیم، دستگیری‌های گسترده در میان دانشجویان، زنان، کارگران، روشنفکران، روزنامه‌نگاران، اقلیت‌های ملی و قومی، گروه‌های اپوزیسیون، کنشگران مدنی و اینترنتی... که به خروج تعداد زیادی از فعالان این جنبش‌ها به خارج از کشور انجامیده است پیدا کرد. به طور کلی وخامت اوضاع اقتصادی کشور، بیکاری، گرانی و گرفتاری روزمره برای گذران زندگی در نزد بخش‌های وسیعی از مردم، تهدید و ارباب پلیسی-ایدئولوژیکی از سوی رژیم، نگرانی‌های موجود نسبت به خطر احتمالی جنگ و نامعلومی آینده‌ی ایران پس از جمهوری اسلامی با توجه به وضعیت نابسامان اپوزیسیون و ناروشنی و ابهام در طرح‌ها و برنامه‌های آلترناتیوی آن‌ها... همه‌ی این عوامل در رکود وضعیت مبارزاتی کنونی تاثیر گذار می‌باشند.

امروزه، ضرورت تدارک زمینه‌های سیاسی، نظری و عملی برای اعتلای جنبش‌های اجتماعی در ایران و ضرورت سازمان‌یابی مجدد کنشگران سیاسی-اجتماعی با درس‌گیری از کمبودها و نارسایی‌های جنبش اعتراضی خرداد ۸۸، بیش از هر زمان دیگر احساس می‌شود. امروز فعالان اجتماعی بیش از هر چیز در برابر وظیفه‌ی مبرم بازبینی انتقادی فعالیت‌های خود در جنبش همگانی گذشته به منظور ابداع شیوه‌ها و شکل‌های مستقل دخالت‌گری اجتماعی در جنبش‌های آینده قرار دارند.

ما در جنبش جمهوری‌خواهان دموکرات و لائیک ایران برآنیم که وظیفه کنونی و اصلی اپوزیسیون آزادی‌خواه و مترقی خارج کشور، در آن بخشی که از رویکرد مداخله‌گری جنبش‌های اجتماعی به امر سیاست و سیاست‌ورزی می‌نگرد، عبارت است از هم‌کوشی نظری و عملی با فعالان اجتماعی در داخل و خارج کشور برای بازبینی، بازسازی و سازمان‌یابی

جنبش‌های مدنی و انجمنی یعنی جنبش زنان، دانشجویان، کارگران و اقوام ساکن ایران، چگونگی این هم‌کوشی و هم‌گرایی با فعالان جنبش‌های مدنی و سیاسی- اجتماعی و دست یابی به راه‌کارهای مشخص برای اعتلای مجدد جنبش‌های اجتماعی در ایران را تنها می‌توان در فرایند رایزنی‌ها، همکاری‌ها و آزمون‌های کوچک و بزرگ، در چهارچوبی آزاد، دموکراتیک و برابرا نه به تدریج فراهم، پیدا و به کار بست.

۳- برای گذار از نظام جمهوری اسلامی در ایران

با خروج بخشی از اصلاح‌طلبان حکومتی از قدرت، در پی جنبش اعتراضی 88، اختلافات و مناقشات درونی رژیم نه تنها رو به پایان نرفته بلکه شدت نیز یافته‌اند. بحران سیاسی حادی امروز حکومت اسلامی را فرا گرفته است. اختلاف‌ها و تضادها در درون جناح‌های حاکم میان بیت ولایت فقیه، دولت احمدی نژاد، نهادهایی چون مجلس اسلامی، سپاه پاسداران و روحانیت و در درون هر یک از این دستگاه‌ها بالا گرفته‌اند. با این که در گذشته نیز اختلاف‌ها در درون هیئت حاکمه‌ی اسلامی همواره وجود داشته‌اند اما این بار، بحران سیاسی بر سر مدیریت وضع نابهنجار و پیچیده‌ی کنونی بویژه با تحریم‌های روزافزون بین‌المللی باز هم شدیدتر شده است، به طوری که شکاف‌های ژرف‌تری را در سطح حاکمیت ایجاد کرده است. با این همه تجربه‌ی سی ساله‌ی جمهوری اسلامی نشان داده است که این سیستم برای حفظ و بقای خود همواره از توانایی حل اختلافات و مناقشات درونی از جمله از طریق سازمان دادن انتخابات در میان خود و در نتیجه جلوگیری از فروپاشی از بالا برخوردار بوده است.

اما امروز، افزون بر بحران سیاسی، یک بحران شدید اقتصادی نیز بر کشور و جامعه دامن گسترده است. در نتیجه‌ی سیاست‌های نابخردانه‌ی اقتصادی و مالی رژیم و ادامه‌ی ماجراجویی هسته‌ای‌اش، انزوای کشور و سقوط مناسبات متعارف اقتصادی و سیاسی ایران با جهان، اقتصاد ایران با نابهنجاری‌های فراوان و غیر قابل برون رفتی در شرایط کنونی مواجه شده است. بیکاری، گرانی و تورم به کاهش روزافزون قدرت خرید بخش عظیمی از مردم منجر شده‌اند و در نتیجه پیامدهای فاجعه‌باری برای بخش‌های وسیعی از مردم به‌ویژه زحمتکشان و اقشار متوسط در زمینه‌ی کار و کسب و گذران زندگی به بار آورده‌اند. این در حالی است که اقلیتی کوچک اما غارتگر با اتکا به مافیای دولت، سپاه پاسداران و نهادهای پر قدرت اسلامی صاحب ثروت‌هایی کلان با

ارقامی نجومی میشوند. ناگواری شدید اوضاع کشور تا آن جا پیش رفته است که بسیاری از تولیدات، کارخانه‌ها و مراکز صنعتی تعطیل و حقوق‌های کارگران پرداخت نمیشوند. با به اجرا درآمدن نسبی طرح یارانه‌ها و قانون آزاد سازی کامل قیمت‌ها باز هم از قدرت خرید مردم به‌ویژه اقشار کم درآمد کاسته شده است. تحریم‌های اقتصادی و ناروشنی وضع آینده کشور افت شدید تولیدات در حوزه صنایع را ایجاد کرده است. اقتصاد ایران بیش از پیش بیمار و متکی به رانت نفتی شده است که تولید و فروش آن به دلیل تحریم‌ها رو به کاهش می‌روند. در همین حد نیز ثروت ناشی از فروش نفت به طور عمده به جیب مافیای صاحب قدرت سیاسی و انتظامی و بخش کوچکی از جامعه می‌رود.

بحران‌های سیاسی و اقتصادی رژیم خصلتی ساختاری دارند که از ماهیت نظام بر می‌تابند. اما مساله این‌جاست که از یکسو، این بحران‌ها به تنهایی نمی‌توانند رژیم را ساقط کنند و از سوی دیگر نیز ادامه‌ی زندگی چنین نظامی بحران‌زا و تخریب‌کننده کشور و جامعه را رو به قهقرا و نیستی می‌کشانند.

ما در جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران برآنیم که مبارزه برای گذار از نظام جمهوری اسلامی از طریق اعتلای جنبش‌های اجتماعی و مبارزات مردم ایران مطلوب‌ترین راه خروج از بن بست اوضاع نابسامان اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کنونی است. خواست ما این است که این نظام بیدادگر به شیوه‌ی مسالمت‌آمیز برچیده شود و برای آن مبارزه می‌کنیم؛ هرچند که کارنامه‌ی خشونت‌بار آن از وجود چنین ظرفیتی حکایت نمی‌کند. ما از شکلهای گوناگون جنبش‌های اعتراضی مردم علیه بیدادگری و ستم حمایت می‌کنیم و بر این باوریم که در نهایت، شکل گذار را قدرت حاکم به جنبش مردم تحمیل می‌کند. قیام علیه جباریت حق مردم است.

۴- برای مخالفت با سیاست هسته‌ای رژیم و حمله نظامی

هدف سیاست هسته‌ای رژیم جمهوری اسلامی، تبدیل خود به قدرتی نظامی با تسلیحات اتمی به منظور اعمال هژمونی بر منطقه است. استراتژی غرب در بحران هسته‌ای ایران، تلاش برای جلوگیری از دستیابی جمهوری اسلامی به سلاح هسته‌ای حتا حتا با تهدید به مداخله نظامی و توسل به جنگ است. اما هم مداخله نظامی و هم دستیابی رژیم به سلاح هسته‌ای

آلترناتیو‌هایی هستند که خطر تخریب و کشتار، خانه خرابی مردم، تقویت استبداد و سرکوب نیروهای ترقی‌خواه و دموکرات کشور را در بر دارد.

ما هرگونه حمله‌ی نظامی به ایران را ناقض استقلال کشور و به حق حاکمیت مردم ایران بر سرنوشت خود دانسته آن را به شدت محکوم می‌کنیم. ما بر این باوریم که کسب آزادی و دموکراسی در هر کشوری، از جمله در ایران، امر مردم آن کشور است و به دست خود آنان باید انجام پذیرد.

در زمینه سیاست هسته‌ای رژیم، ما مخالفت خود را با غنی‌سازی اورانیوم توسط جمهوری اسلامی اعلام داشته آن را مغایر با ارزشهای صلح جویانه و حفظ محیط زیستی می‌دانیم. در همین راستا ما نه تنها مخالفت خود را با ساخت سلاح اتمی اعلام می‌داریم بلکه مخالف ساخت هر گونه سلاح کشتار جمعی (میکروبی، شیمیایی و...) نیز هستیم. ما خواهان شکل‌گیری جهان و خاور میانه‌ای مبرا از سلاح اتمی هستیم.

امروزه تحریم‌های بین‌المللی ابعادی بی‌سابقه و گسترده یافته‌اند. با این که از طریق تحریم‌های هدفمند بهتر می‌توانند رژیم ایران را به پس‌نشستن از غنی‌سازی وادار ساخت، اما با این همه خطر حمله نظامی به ایران به‌ویژه از سوی دولت اسرائیل را نمی‌توان منتفی دانست. مسئولیت تحریم‌های فزاینده که بار عمده آن بر دوش مردم سنگینی میکند و مسئولیت حمله‌ی نظامی به طور عمده متوجه حاکمان ایران است که بخش بزرگی از درآمدهای نفتی را به برنامه اتمی آشکار و پنهان خود اختصاص داده و به سیاست غنی‌سازی هسته‌ای خود با اهدافی نظامی ادامه می‌دهند.

روشن است که تحریم‌ها در شرایطی که دولت و سپاه پاسداران شریان‌های اقتصاد جامعه را در دست دارند تاثیرات زیان‌بار و مخربی بر اقتصاد بحرانی ایران و بدین وسیله بر زندگی و معاش توده مردم به‌ویژه اقشار تهیدست بر جای می‌نهند. اما چشم فرو بستن جامعه بین‌المللی بر سیاست هسته‌ای جمهوری اسلامی در منطقه و در نتیجه باز گذاشتن راه اتمی شدن این رژیم نیز پیامدهای منفی و مخربی برای مردم ایران در بر دارد.

[آلترناتیو 1: جنبش جمهوری‌خواهان دموکرات و لائیک ایران از تحریم‌های هدفمند شورای امنیت سازمان ملل در جهت وادار کردن جمهوری اسلامی به انصراف از غنی‌سازی هسته‌ای با اهدافی نظامی جانبداری میکند.]

[آلترناتیو 2: جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران با تحریم‌های گسترده اقتصادی که دود آن به چشم مردم ایران می‌رود، مخالف است، اما از تحریم‌های هدفمند شورای امنیت سازمان ملل در جهت وادار کردن جمهوری اسلامی به انصراف از غنی‌سازی هسته‌ای با اهدافی نظامی جانبداری می‌کند.]

[آلترناتیو3: تاکنون در جمهوری اسلامی اکثر قدرتهای بزرگ مالی و نظامی دنیا فعالیتهای اقتصادی داشته اند، و بخصوص این نظام توسط آنان علیه مبارزات به حق مردم مجهز به ابزارهای مدرن سرکوب نیز شده است. اختلاف ما و مردم با جمهوری اسلامی از نوع اختلاف قدرتهای بزرگ جهانی با نظام نیست. از اینرو ما ضمن مخالفت با دخالت سیاسی و نظامی کشورهای خارجی در امور داخلی ایران مخالفت خود را با غنی سازی اورانیوم و ساخت سلاحهای کشتارجمعی (اتمی شیمیائی و میکروبی) در ایران و جهان اعلام می داریم.]

۵- برای تحریم انتخابات فرمایشی دوره یازدهم ریاست جمهوری

بار دیگر در خرداد ماه آینده، نمایش مضحک‌ای به نام «انتخابات ریاست جمهوری» برای دوره یازدهم به روی صحنه خواهد آمد. این بار اما همه‌ی شواهد تا به امروز نشان می‌دهند که جناح‌های رقیب حاکم و سپاه پاسداران و در راس آن‌ها بیت ولی فقیه نقشی انتخاباتی را از پیش کشیده‌اند که به هر ترتیب و بهایی تجربه‌ی شوم انتخابات ریاست جمهوری خرداد ۸۸ برای آنان تکرار نشود.

در آن انتخابات، برخورد خشن حاکمان جمهوری اسلامی تأکیدی بر سلطه بلامنازع بیت رهبری در سیاست‌های نظام بود. در آن انتخابات آن‌ها حتی در میان جناح‌های خودی نیز پایبند به رعایت حقوق نامزدها چون دوران گذشته نشدند. گردانندگان نظام در جهت هر چه بیشتر بستن جامعه و سرکوب هرگونه مخالفت با تصمیم ولی فقیه قدم برداشتند و هر شکل مخالفتی را حتی در جبهه خودی‌ها سرکوب کردند.

از این رو این بار با انتخاباتی به مراتب محدودتر به برگزیدگان شورای نگهبان و غیر دموکراتیک‌تر از انتخابات دوره‌های پیشین روبه‌رو خواهیم بود.

تفاوت دیگر این دوره انتخابات با دوره‌ی دهم در نقشی است که اصلاح‌طلبان خارج از حکومت بازی خواهند کرد. اینان هم چون در گذشته بر سر دو راهی شرکت نامشروط یا شرکت مشروط در انتخابات قرار دارند. اما با توجه به سرکوب چهار سال اخیر، در بند بودن تعدادی از فعالان و رهبران‌شان و سخت‌گیری حاکمان، این بار می‌توان پیش‌بینی

کرد که امکان شرکت اثرگذار آنها در انتخابات بسته می‌باشد. با این حال شرکت بخشی از اصلاح‌طلبان در انتخابات را نمی‌توان منتفی دانست.

جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران مصمم‌تر از گذشته، با توجه به شرایط سیاسی و اجتماعی ایران، از تحریم انتخابات فرمایشی ریاست جمهوری جانبداری می‌کند. اهمیت این تحریم را زمانی بهتر درک می‌کنیم که تقلای مستمر جمهوری اسلامی در کسب مشروعیتی مردمی برای خود در درازای عمر تا کنونی‌اش را دریابیم. مستبدان اسلام‌گرای حاکم بر ایران، از آغاز استقرار حکومت‌شان تا کنون، همواره خواسته‌اند به خود و جهانیان نشان دهند که از پشتیبانی مردم ایران برخوردارند. در نتیجه همواره می‌کوشند که رأی مردم در «انتخابات» مختلف، از جمله در مهمترین آنها یعنی انتخابات ریاست جمهوری را به حساب «رأی داوطلبانه‌ی» مردم به حکومت اسلامی وانمود سازند تا از این طریق بتوانند هم در صحنه‌ی داخلی و هم در عرصه‌ی جهانی قدرت نمایی کنند. با دستی باز، در داخل کشور سلطه بر مردم را تشدید و خواست‌های دموکراتیک و آزادی خواهانه‌ی آنان را سرکوب کنند و در خارج از کشور سیاست‌های ماجراجویانه خود را بی‌پروا ادامه دهند.

ما بر این باوریم که شرکت در انتخابات فرمایشی دوره یازدهم ریاست جمهوری، به‌ویژه در شرایطی که این رژیم بیش از هر زمان دیگر هم در میان مردم ایران و هم در جهان منزوی و رسوا شده است، به ادعای مشروعیت مردمی آن یاری خواهد رساند. عدم شرکت گسترده مردم در انتخابات، بر عکس، نشانه‌ی مخالفت با استبداد و خواست آزادی و دموکراسی به سوی ایرانی‌رها از جمهوری اسلامی است.

۶- برای همکاری و همگرایی جمهوری‌خواهان

در ترسیمی کلان می‌توان اپوزیسیون مختلف و متکثر ایران را از رویکرد راه‌کارهای متفاوت سیاسی برای خروج از شرایط فعلی به سه دسته بر مبنای سه گونه «پروژه‌ی گذار» متفاوت تقسیم کرد.

یکی، پروژه «اصلاح دینی» رژیم است. این طرح که از سوی اصلاح‌طلبان مذهبی در ایران و خارج مطرح می‌شود در اساس می‌خواهد خصلت دینی نظام و قانون اساسی اسلامی آن را با اصلاحاتی جانبی حفظ کند. این طرح با نیروهای لائیک وارد ائتلاف یا اتحاد و یا حتی هم‌سویی

نمی‌شود. این طرح به طور عمده می‌خواهد در چهارچوب نیروهای مذهبی (چه در اپوزیسیون رژیم و چه در درون آن) مبارزات خود را در جهت تغییراتی تدریجی با حفظ نظام جمهوری اسلامی ایران سازمان دهد.

دومی، طرح «وفاق ملی» است که هوادارانی در درون اپوزیسیون به‌ویژه در خارج از کشور دارد، از جناح‌هایی در میان جمهوری‌خواهان، چپ و هواداران سلطنت و مشروطه تا برخی شخصیت‌ها و چهره‌های سیاسی. طرفداران این طرح، برای ایجاد اتحادی که از اپوزیسیون رژیم تا بخش‌هایی از حاکمیت را در برگیرد، فعالیت‌هایی را به‌ویژه در یک سال اخیر با برگزاری کنفرانس‌ها انجام داده و می‌دهند. افرادی، هر چند اندک، از هواداران این طرح نیز خواهان قرار گرفتن در زیر چتر حمایتی قدرت‌های بزرگ خارجی از جمله ایالات متحده آمریکا برای پایان دادن به عمر جمهوری اسلامی از هر طریقی ولو جنگ و دخالت نظامی می‌باشند.

در مقابل دو طرح فوق اما طرح سومی قرار می‌گیرد که پروژه جمهوری‌خواهی، دموکراتیک و لائیک برای گذر از جمهوری اسلامی با اتکا به مبارزات و جنبش‌های اجتماعی در داخل کشور است. ما در جنبش جمهوری‌خواهان دموکرات و لائیک ایران طرفدار چنین طرح و راه‌کاری هستیم. این طرح، بر اساس اصولی چون جمهوری، دموکراسی، جدایی دولت و دین، حقوق بشر، عدالت اجتماعی و استقلال، همه‌ی جمهوری‌خواهان باورمند به این اصول را دعوت به همکاری و در صورت امکان هم‌گرایی و اتحاد می‌کند. ما بر این باوریم که برای پشتیبانی از مبارزات مردم در داخل کشور و تاثیرگذاری بر روند تحولات سیاسی، اپوزیسیون مترقی ایرانی در خارج از کشور نیاز مبرم یک نیروی بزرگ جمهوری‌خواهی در مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی دارد. به منظور شکل‌دهی چنین نیرویی باید گفت و گوها، سمینارها و کنفرانس‌های جمهوری‌خواهی را پیرامون مسائل مورد اشتراک و اختلاف تدارک و سازمان داد. در این راه جنبش جمهوری‌خواهان دموکرات و لائیک ایران به سهم و توان خود از هیچ کوششی کوتاهی نخواهد کرد.

۷- مواضع بنیادی ما. انتخابات آزاد و راه‌کار مجلس مؤسسان

- در شرایط کنونی، اپوزیسیون دموکرات، جمهوری‌خواه و مدافع جدایی دولت و دین در ایران باید همچنان و بیش از گذشته بر بنیادها، اصول و اهداف مبارزه‌ی خود ایستادگی و پافشاری کند. این‌ها عبارتند

از: مبارزه برای آزادی‌های مدنی در ایران؛ مبارزه برای رشد و گسترش جنبش‌های اجتماعی- سیاسی و پشتیبانی از آنها؛ مبارزه برای دفاع از حقوق بشر و میثاق‌های دموکراتیک بین‌المللی؛ ترویج اصول دموکراسی و توضیح مضمون بدیل جمهوری مورد نظر که مبتنی بر جمهوریت، دموکراسی، لائیسیت، عدالت اجتماعی، برابر حقوقی و استقلال است.

- در شرایطی که قشرهای وسیعی از شهروندان ایران به‌ویژه جوانان بیش از پیش روی به افکار و ایده‌های مدرنیت و از جمله جدایی دولت و دین می‌آورند، نیروهای جمهوری‌خواه و لائیک وظیفه دارند که به تبلیغ و ترویج این افکار و ایده‌ها به‌ویژه لائیسیت و ضرورت تحقق آنها در ایران بپردازند. لائیسیت ترجمان شفاف و بدون ابهام مفهوم «جدایی دولت و دین» در سه رکن اساسی آن است. یکم، به معنای استقلال و خودمختاری دولت و بخش عمومی و به طور مشخص سه قوای مجریه، مقننه و قضایی از دین، احکام و دستگاه آن یعنی شریعت و روحانیت است. دوم به معنای آزادی به باورهای دینی و غیر دینی و اعمال فردی یا جمعی آنهاست. سوم به معنای عدم تبعیض چه مستقیم یا غیر مستقیم نسبت به افراد، بدون در نظر گرفتن اعتقادات مذهبی، رنگ پوست، خاستگاه، عقیده، جنسیت و ملیت آنهاست.

- دولت جمهوری اسلامی ایران و نهادهای مختلف آن، به‌ویژه در چند سال اخیر، بی‌توجه نسبت به بقای نسل‌های آینده کشور، دست به تخریب بی‌پروای محیط زیست در شهرها، شهرستان‌ها و مناطق مختلف ایران می‌زنند. ما برآنیم که پاسداری از طبیعت و محیط زیست، چه در رفتارهای فردی و چه در سیاست‌های کلان اجتماعی و بهره‌وری اقتصادی، همزیستی با طبیعت در فرایند رشدی پایدار و سازنده، جایگزینی منابع انرژی کنونی چون نفت، چگونگی پایان دادن به سلطه یکجانبه بهره‌کشی ویرانگر از طبیعت و محافظت از محیط زیست و طبیعت چالش بزرگ پیش‌روی جامعه‌ی ما در امروز و فردای آن است.

- امروزه، بخش‌هایی از اپوزیسیون و بیش از همه در خارج از کشور از راه‌کار «انتخابات آزاد» چون شعار اصلی و تعیین‌کننده نام می‌برند. اصل انتخابات آزاد و دموکراتیک به عنوان یکی از ارکان بنیادین جمهوری و دموکراسی در برابر استبداد و دین‌سالاری همواره مورد تأکید و دفاع ما در جنبش جمهوری‌خواهان دموکرات و لائیک ایران قرار گرفته و می‌گیرد. انتخابات آزاد یکی از مطالبات اصلی شهروندانی بود که در جنبش اعتراضی ۸۸ خواهان پایان‌دادن به دیکتاتوری و استقرار آزادی‌های مدنی در ایران شدند. اما در جمهوری

اسلامی ایران انتخابات برای نهادهایی سراپا دینی و تبعیض‌آمیز و تحت قوانینی به همان‌سان دینی و تبعیض‌آمیز که پایه‌ای ترین‌شان قانون اساسی اسلامی است انجام می‌پذیرند. انتخابات آزاد در ایران در شرایطی امکان‌پذیر است که از یکسو جنبش‌های سیاسی- اجتماعی مردم بتوانند تناسب قوایی به سود خود ایجاد کنند که حاکمیت جمهوری اسلامی قادر نشود به میل خود و بنا بر قانون اساسی‌اش عمل کند و از سوی دیگر وضعیتی چون آزادی‌های اجتماعی و مدنی، حقوق و امکانات برابر برای شرکت همه‌ی سازمان‌ها و گروه‌ها در انتخاباتی آزاد و دموکراتیک فراهم باشد. هیچ یک از این الزامات اما در جمهوری اسلامی ایران حتا در ابتدایی ترین عرف بین المللی وجود ندارد.

- شعار اصلی راه کاری ما در جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران، مبارزه برای استقرار جمهوری و دموکراسی در ایران بر پایه جدایی دولت و دین از طریق تشکیل مجلس مؤسسان مردم است. به باور ما روند رشد و اعتلای مبارزات مردم ناگزیر راه حل تشکیل مجلس مؤسسان مردم از طریق انتخاباتی آزاد و دموکراتیک برای تدوین قانون اساسی جدید را مطرح خواهد کرد. فرایند تبلیغ و ترویج این راه‌کار در عین حال کمک به رشد آگاهی اجتماعی نسبت به ضرورت تغییرات اساسی ساختاری در ایران و مضمون آن چه که باید جایگزین نظام کنونی شود خواهد کرد.

رها یش یا حق تعیین سرنوشت- ۱۱



منوچهر صالحی

لنین نیز برای آن که سوسیال دمکرات‌های روسیه «خائن» و «میهن‌فروش» نامیده نشوند، چند ماه پس از آغاز جنگ نوشت «آیا پرولتاریای برخوردار از آگاهی طبقاتی روسیه بزرگ از احساس غرور ملی بیگانه است؟ یقیناً نه. ما زبان و میهن خود را دوست داریم، می‌کوشیم توده زحمتکش (یعنی نه دهم از جمعیت کشور) از زندگی آگاهانه برخوردار گردد و دمکرات و سوسیالیست شود.

لنین و برنامه ملی در دوران جنگ جهانی یکم

با آغاز جنگ جهانی یکم در اروپا، رهبران احزاب سیاسی برای آن که بتوانند توده‌ها را به سود مقاصد سیاسی خود بسیج کنند، باید تنور ملی‌گرائی و میهن‌پرستی را داغ می‌کردند. به این ترتیب آغاز جنگ سبب شد تا رهبران سیاسی متعلق به احزاب سیاسی مختلف تقریباً شبیه هم سخن بگویند، زیرا پیامدهای جنگ سبب کم‌رنگ شدن تضادهای طبقات اجتماعی شده بود و شکست و یا پیروزی در جنگ بر سرنوشت همه‌ی طبقات اجتماعی تأثیری منفی و یا مثبت می‌نهاد.

لنین نیز برای آن که سوسیال دمکرات‌های روسیه «خائن» و «میهن‌فروش» نامیده نشوند، چند ماه پس از آغاز جنگ نوشت «آیا پرولتاریای برخوردار از آگاهی طبقاتی روسیه بزرگ از احساس غرور ملی بیگانه است؟ یقیناً نه. ما زبان و میهن خود را دوست داریم، می‌کوشیم توده زحمتکش (یعنی نه دهم از جمعیت کشور) از زندگی آگاهانه برخوردار گردد و دمکرات و سوسیالیست شود. [...] ما سرشار از غرور ملی هستیم و درست به همین خاطر به ویژه از گذشته برده‌وار خود بی‌زاریم. [...] و ما کارگران روسیه بزرگ که سرشار از غرور ملی هستیم، به هر قیمتی شده خواستار روسیه بزرگ آزاد، مستقل، دمکراتیک و جمهوری‌منش هستیم که مناسبات خود را با همسایگان خویش بر اصول انسانی برابری بنا نهد.» لنین در نوشته دیگری که یک سال پس از آغاز جنگ درباره بغرنج «صلح» نوشت، در آن یادآور شد که «شعار حق تعیین سرنوشت ملت‌ها باید در رابطه با دوران امپریالیستی سرمایه‌داری قرار داده شود.» به باور او «تلاش امپریالیسم آن است که یک رده از ملت‌های بیگانه را سرکوب کند و سرکوب خود را توسعه دهد و با هدف تقسیم دوباره مستعمرات به آن دوام بخشد. به همین دلیل نیز در دوران ما نکته مهم مسئله حق تعیین سرنوشت ملت‌ها به رفتار سوسیالیست‌های ملت‌های سرکوبگر مربوط شده است. سوسیالیستی که به یکی از ملت‌های سرکوبگر (انگلستان، فرانسه، آلمان، ژاپن، روسیه، ایالات متحده و غیره) تعلق دارد و حق تعیین سرنوشت ملت‌های سرکوب شده (یعنی آزادی جدا شدن) را نپذیرد و از آن هواداری نکند، در حقیقت نه سوسیالیست، بلکه شوونیست است.» در این‌جا سخن بر سر یک دولت چندملیتی نیست و بلکه با پدیده مستعمرات سر و کار داریم، یعنی ملت‌هایی که میهن‌شان برخلاف خواست و اراده‌شان در اشغال نظامی دولتی استعمارگر درآمده است و این ملت‌ها با محروم شدن از حق تعیین سرنوشت خویش باید به ساز حکومت‌های نظامی دولت‌های استعمارگر می‌رقصیدند. به این ترتیب با آغاز جنگ جهانی یکم در اندیشه لنین نوعی جابه‌جائی دو پدیده «دولت چند ملیتی» و ملت‌های مستعمره رخ

داد و به بغرنج دولت‌های چند ملیتی بغرنج دولت‌های مستعمره نیز افزوده شد و در مواردی توفیر این دو پدیده را در مواضع لنین با دشواری می‌توان تشخیص داد.

لنین در همین دوران رساله «سوسیالیسم و جنگ» را به‌مثابه موضع حزب سوسیال دمکرات کارگران روسیه نوشت و در آن از یک سو به کائوتسکی تاخت که «در این جنگ حاضر به پذیرش اصل دفاع از سرزمین پدری شده و با پیروی از دیپلماسی به ظاهر امتیاز دهنده به چپ‌ها، آن‌هم در هیئت دادن رأی ممتنع به وام و تکیه بر تقش اپوزیسیونی خود» گویا «در حرف وفادار به مارکسیسم و در عمل مقهور اپورتونیسم» گشته بود و از سوی دیگر مدعی شد که «گسترده‌ترین ابزار بورژوازی برای آن که بتواند خلق را در این جنگ فریب دهد، آن است که هدف‌های جنگی غارتگرانه خود را در پس ایدئولوژی «رهائی خلق‌ها» پنهان کند. انگلیسی‌ها به بلژیکی‌ها، آلمانی‌ها به لهستانی‌ها و ... وعده رهائی می‌دهند. اما همان‌گونه که دیدیم، در واقعیت در این جنگ اکثریت ملت‌های سرکوبگر شرکت دارند تا بتوانند به سرکوبگری خود دوام بخشند و آن را گسترش دهند.» لنین هم‌چنین در همین نوشته یادآور شد که «سوسیالیست‌ها بدون مبارزه علیه هرگونه ستم ملی نخواهند توانست به اهداف بزرگ خود دست یابند. به‌همین دلیل آن‌ها باید از احزاب سوسیال دمکرات کشورهای ستمگر (به‌ویژه قدرت‌های به اصطلاح «بزرگ») خواهان پذیرش حق تعیین سرنوشت ملت‌های زیر ستم و مبارزه برای تحقق آن شوند و آن‌هم به معنی کامل سیاسی آن، یعنی پذیرش حق جدائی سیاسی. سوسیالیستی که به ملتی دارای دولتی بزرگ و یا ملتی استعمارگر تعلق دارد و از این حق پشتیبانی نکند، شوونیست است.» او در رد انتقادهائی که به تئوری او می‌شد، مبنی بر این که این تئوری سبب جدائی سیاسی خلق‌ها از هم با هدف ایجاد دولت‌های ملی کوچک می‌توانست گردد که در نهایت جانشین دولت‌های بزرگ می‌گشتند، پدیده‌ای که هم برای توسعه سرمایه‌داری زیانبار بود و هم آن که تحقق سوسیالیسم را تقریباً ناممکن می‌ساخت، در همین نوشته مدعی شد که «پشتیبانی از این حق به هیچ وجه ایجاد دولت‌های کوچک را تشویق نمی‌کند، بلکه به وارونه، سبب ترغیب ایجاد گسترده‌تر و عمومی‌تر دولت‌های بزرگ‌تر و اتحادیه دولت‌ها در محیطی آزادتر و بدون هراس می‌گردد که برای توده‌ها سودآورتر و سبب توسعه اقتصادی هر چه بیش‌تر خواهد شد.» لنین نه در این نوشته و نه در نوشته‌های دیگر خود هیچ‌گاه نتوانست تناقضی را که در تئوری او نهفته بود، مبنی بر اصرار بر پذیرش حق تعیین سرنوشت هر خلقی که می‌توانست سبب

پیدایش دولت‌های کوچک در سراسر جهان گردد، از میان بردارد. آن گونه که در بررسی‌های خود خواهیم دید، بلشویست‌ها پس از کسب قدرت سیاسی در روسیه تزاری، تئوری لنینی حق تعیین سرنوشت را وارونه و حتی با به‌کاربرد نیروی نظامی سرزمین قفقاز را اشغال کردند که در آن دولت مستقلی به رهبری منشویک‌ها تشکیل شده بود.

در هر حال لنین در همین نوشته مدعی شد که «دوران امپریالیسم، دوران رشد فزاینده ستم بر تمامی ملت‌های جهان توسط مستی قدرت‌های «بزرگ» است و به همین دلیل مبارزه برای انقلاب انترناسیونالیستی سوسیالیستی بدون پذیرش حق تعیین سرنوشت ملت‌ها ناممکن خواهد بود.» لنین در اینهمانی با گفته مارکس و انگلس مبنی بر این که «خلق که بر خلق دیگری ستم کند، نمی‌تواند از رهایش برخوردار باشد،» نوشت: «پرولتاریائی که حتی کوچک‌ترین خشونت ملت «خودی» علیه ملت‌های دیگر را بپذیرد، نمی‌تواند [پرولتاریائی] سوسیالیستی باشد.» به این ترتیب لنین طبقه کارگر را به دو بخش تقسیم می‌کند، بخشی که هرگاه چون او بی‌اندیشد، در آن صورت «پرولتاریائی سوسیالیستی» خواهد بود و بخشی که هرگاه چون او بی‌اندیشد را باید پرولتاریائی ضد سوسیالیستی پنداشت، زیرا چنین پرولتاریائی هنوز از خودآگاهی سوسیالیستی برخوردار نگشته و خود را از تأثیرات باورهای خرده‌بورژوازی رها نساخته است. نگاهی به تاریخ نشان می‌دهد که از نگارش این نوشته‌ی لنین ۹۸ سال سپری شده است و طبقه کارگر کشورهای اروپائی اکنون بیش‌تر از گذشته منافع طبقاتی- ملی خود را برتر از منافع کارگران ملت‌های دیگر قرار می‌دهند، یعنی تقریباً در همان‌جائی درجا زده‌اند که لنین صد سال پیش از آن منظر به آن‌ها می‌نگریست. بنابراین با دو وضعیت روبه‌روائیم. یکی آن که کارگران دولت‌های پیش‌رفته سرمایه‌داری طی صد سال گذشته از خودآگاهی طبقاتی بیش‌تری برخوردار نگشته‌اند و دیگری آن که لنین از طبقه کارگر دوران خود برداشتی ایده‌آلیستی داشت و می‌پنداشت طبقه کارگر آگاه جهان باید هم‌چون او بی‌اندیشد.

لنین ۱۹۱۵ در نوشته دیگری که با عنوان «پرولتاریای انقلابی و حق تعیین سرنوشت ملت‌ها» انتشار داد، همان مواضع پیشین خود در مورد امپریالیسم را تکرار کرد و یادآور شد «امپریالیسم یعنی ادامه ستم بر ملت‌های جهان توسط یک مشت قدرت‌های بزرگ است. امپریالیسم دوران جنگ‌ها میان [قدرت‌های بزرگ] بر سر گسترش و دوام ستم ملی است. امپریالیسم دوران فریب توده‌های خلق توسط میهن‌پرستان سوسیال-دورو، یعنی کسانی است که به بهانه «آزادی ملت‌ها»، «حق

تعیین سرنوشت ملت‌ها" و "دفاع از سرزمین پدری" سرکوب اکثریت ملت‌های جهان توسط قدرت‌های بزرگ را توجیه و از آن دفاع می‌کنند.» به باور او «به همین دلیل باید شناسائی ملت‌های سرکوبگر و سرکوب شونده کانون برنامه‌های سوسیال دمکرات‌ها را تشکیل دهد،» آن‌هم به این دلیل که این «تشخیص» از یک‌سو با «ماهیت امپریالیسم» در ارتباط قرار دارد و از سوی دیگر «از موضع مبارزه انقلابی علیه امپریالیسم دارای وزنی تعیین‌کننده است.»

لنین در همین نوشته کائوتسکی را متهم ساخت که «در حرف هوادار حق تعیین سرنوشت ملت‌ها است و در حرف خواهان آن است که حزب سوسیال دمکرات بدون هر گونه ملاحظه‌ای به "استقلال" همه‌جانبه ملت‌ها احترام گذارد و از آن پشتیبانی کند.» و سپس نتیجه گرفت که کائوتسکی «اما در واقعیت خود را با برنامه ملی سوسیال شوونیسم حاکم تطبیق داده است،» زیرا به باور لنین کائوتسکی «وظائف سوسیالیست‌های ملت‌های سرکوبگر را به اندازه کافی و دقیق تعیین نمی‌کند،» آن‌هم به این دلیل که کائوتسکی در نوشته خود یادآور شده بود که خواستن «استقلال دولتی» برای «هر ملتی می‌تواند سبب نخوردن تیر بر هدف شود،» زیرا در آن زمان در جهان مردمی در سرزمین‌هایی می‌زیستند که در آن‌ها پدیده دولت به‌مثابه دستاوردی فرهنگی-تمدنی هنوز تحقق نیافته بود. به این ترتیب می‌بینیم که لنین با گرفتن ایرادهای بنی‌اسرائیلی از اندیشه حق تعیین سرنوشت کائوتسکی که خود سخت تحت تأثیر آن قرار داشت، با تاختن به سرشناس‌ترین تئوریسین سوسیال دمکرات آن دوران کوشید برای پیروان خود انزوای سیاسی بلشویک‌ها در درون جنبش سوسیال دمکراسی اروپا را توجیه کند.

لنین ۱۹۱۶، یعنی در اوج جنگ جهانی یکم «تزهائی» را با عنوان «انقلاب سوسیالیستی و حق تعیین سرنوشت ملت‌ها» انتشار داد و در این نوشته کوشید دیالکتیک انقلاب سوسیالیستی و حق تعیین سرنوشت ملت‌ها را ترسیم کند. او از «امپریالیسم به‌مثابه عالی‌ترین پله انکشاف سرمایه‌داری» نام برد و یادآور شد که «سرمایه‌داری در سرزمین‌های پیش‌رفته فراسوی چارچوب دولت ملی روئیده و انحصارها را جانشین رقابت ساخته و تمامی پیش‌شرط‌های عینی برای تحقق سوسیالیسم را فراهم آورده است.»

در این که در آغاز جنگ جهانی یکم مناسبات سرمایه‌داری در دولت‌های امپریالیستی سپهر دولت ملی را درهم شکسته و موجب گسترش هر چه بیش‌تر بازار جهانی شدند، شبهه‌ای نیست. در آن دوران اما

هنوز بودند سرمایه‌داران و سیاستمدارانی که می‌پنداشتند با گسترش مستعمرات از یک سو می‌توانند به مواد کشاورزی و معدنی ارزان قیمت دست یابند و از سوی دیگر بازار مستعمرات را در اختیار سرمایه‌داران ملی خود قرار دهند. همین اندیشه به انگیزه دولت آلمان برای شرکت در جنگ جهانی یکم بدل گشت، زیرا در آن زمان بخش عمده جهان بین سه دولت انگلیس، فرانسه و روسیه تقسیم شده بود و دولت آلمان می‌خواست از این «لحاف ملا» سهمی داشته باشد. اما مهم تر آن است که لنین هم چون پیشینیان خود مارکس و انگلس می‌پنداشت پیش رفت صنعتی دولت‌های اروپای غربی برای تحقق سوسیالیسم در جهان کافی بود. او در همان دوران بر این باور بود که پدیده امپریالیسم بازتاب دهنده دوران فروپاشی سرمایه‌داری و رویش شتابان سوسیالیسم است. اما اینک می‌بینیم که در بر همان پاشنه صد سال پیش می‌چرخد و با آن که جهان کنونی از نقطه نظر رشد صنعتی بسیار پیش رفته تر از آن دوران است، پیش رفتی که حتی در باور مارکس، انگلس، کائوتسکی و حتی لنین نمی‌گنجید، اما همه جا و به ویژه در کشورهای پیش رفته سرمایه‌داری با فروکش جنبش‌های پرولتری و سوسیالیستی روبه روئیم. به باور من، مهم ترین وظیفه کنونی مارکسیست‌ها پاسخ به این بغرنج، یعنی توضیح وضعیت موجود و فراروی از این بن بست است.

لنین در همان نوشته، مدعی شد که «انقلاب سوسیالیستی [...] بیش ترین تضادهای طبقاتی تمامی یک دوران، یک رده جنگ‌های طولانی در همه جبهه‌ها را در بر می‌گیرد.» او هم چنین یادآور شد «خطای بزرگی خواهد بود، هرگاه بپنداریم مبارزه برای دموکراسی سبب وضعیتی خواهد شد تا پرولتاریا از انقلاب سوسیالیستی دور شود و یا آن که انقلاب را به حاشیه راند.» به باور لنین دموکراسی نقطه آغازین راهی است که پرولتاریا باید طی کند و نقطه پایان آن نیز تحقق سوسیالیسم خواهد بود. پس بنا بر باور او سوسیالیست‌ها که باید مصمم ترین دمکرات‌ها باشند، نمی‌توانند از کنار پروژه حق تعیین سرنوشت ملت‌ها به سادگی رد شوند و آن را به این دلیل که «قابل اجرا نیست» و یا آن که چون در دوران امپریالیسم دارای «سرشتی گمراه کننده» است، نادیده گیرند. لنین برای آن که نادرستی این استدلال سوسیال دمکرات‌های مخالف خود را نمایان سازد، یادآور شد «در دوران امپریالیسم نه فقط حق تعیین سرنوشت ملت‌ها، بلکه تمامی خواست‌های اساسی دموکراسی سیاسی ناقص، مثله شده و فقط در موارد استثنائی (هم چون نمونه جدائی نروژ از سوئد در سال ۱۹۰۵) قابل اجرایند. خواست رهائی فوری مستعمرات که از سوی تمامی سوسیال دمکرات‌ها مطرح شده است نیز در سرمایه‌داری بدون تحقق یک رده از

انقلاب‌ها «قابل اجراء» نیست.» پس به باور او نمی‌توان از خواست تحقق پروژه‌ای هم‌چون حق تعیین سرنوشت ملت‌ها چشم پوشید، چون در برخی از سرزمین‌ها پیش‌داده‌های تحقق این پروژه وجود ندارد.

اما بررسی‌ها نشان می‌دهند که هیچ‌یک از چهره‌های سرشناس سوسیال دمکراسی اروپا هم‌چون کارل کائوتسکی و روزا لوکزمبورگ دارای چنین نظریه‌ای نبوده‌اند که لنین آن‌ها را بدان متهم می‌ساخت. آن‌ها بر این باور بودند که طرح عام و انتزاعی خواست حق تعیین سرنوشت ملت‌ها از شعار فراتر نمی‌رود، زیرا در اکثریت مستعمرات در افریقا و آمریکای جنوبی پدیده دولت به‌مثابه پدیده‌ای فرهنگی-اجتماعی هنوز پیدایش نیافته بود و مردمی که در این سرزمین‌ها می‌زیستند، نه فقط در مراحل تکامل تاریخی پیش‌سرمایه‌داری، بلکه حتی در مواردی در دوران پیش‌افئودالی قرار داشتند و به‌همین دلیل پدیده حق تعیین سرنوشت ملت‌ها برای چنین مردمی پدیده‌ای ناآشنا بود، زیرا خود هنوز به ملت تبدیل نگشته بودند تا خواستار حق تعیین سرنوشت خویش گردند. در عوض طرح شعار حق تعیین سرنوشت ملت‌ها در اروپا و به ویژه اروپای میانی (فنلاند و لهستان) و اروپای غربی (بلژیک و نروژ) در انطباق با انکشاف تاریخی این ملت‌ها قرار داشت و احزاب سوسیال دمکرات باید برای تحقق این پروژه‌های مشخص با تمامی توان خود مبارزه می‌کردند و همان‌گونه که دیدیم، لنین خود نیز آن تلاش‌ها را تأیید کرد و بدان ارج نهاد، زیرا در نروژ زیرساخت دمکراتیک برای جدائی دمکراتیک آن سرزمین از سوئد وجود داشت، اما در بسیاری از سرزمین‌های دیگر چنین نبود و بنابراین نمی‌توان برای تحقق چیزی مبارزه کرد که هنوز زمینه برای پیدایش آن فراهم نگشته است.

لنین برای آن که به منتقدین خود نشان دهد تئوری حق تعیین سرنوشت او حتمن نباید سبب پیدایش دولت‌های کوچک گردد، در نوشتار خود بار دیگر یادآور شد که «حق تعیین سرنوشت ملت‌ها یعنی برخورداری از حق استقلال در مفهوم سیاسی آن و آزادی جدائی سیاسی از ملتی ستمگر. زمینه مشخص این خواسته دمکراسی سیاسی یعنی برخورداری از آزادی کامل تبلیغ برای جدائی و ارائه راه حل بفرنج جدائی از ملت ستمگر با توسل به رفتارندوم و به همین دلیل نمی‌توان چنین خواسته‌ای را با خواست جدائی، تجزیه و ایجاد دولت‌های کوچک برابر دانست.» او برای جلوگیری از پیدایش دولت‌های کوچک که می‌توانند موجب کند شدن شتاب پیش‌رفت و انکشاف سرمایه‌داری و انقلاب سوسیالیستی گردند، نوشت «هر اندازه سازمان‌دهی دولت دمکراتیک‌تر و آن گونه باشد که

آزادی کامل تا سر حد جدائی را تضمین کند، به همان نسبت تلاش برای جدائی ضعیف‌تر و نادرتر خواهد شد، زیرا امتیازهای یک دولت بزرگ هم از منظر پیش‌رفت‌های اقتصادی و هم از منظر خواست‌توده‌ها بی‌شبهه بیش‌تر خواهد بود.» او در همین نوشته با طرح پروژه «فدرالیسم» کوشید راه حلی برای مقابله با پیدایش دولت‌های کوچک تک‌خلقی عرضه کند و نوشت «هدف فدرالیسم نه فقط از میان برداشتن دولت‌های کوچک و مقابله با هر گونه امتیاز ویژه برای هر ملتی و نه فقط نزدیک سازی ملت‌ها به هم، بلکه هم‌چنین جذب آن‌ها در هم است.»

به باور لنین در رابطه با حق تعیین سرنوشت ملت‌ها در دهه دوم سده پیش در جهان با ۳ گونه کشورها روبه‌رو بودیم. نخستین کشورها عبارت بودند از دولت‌های پیش‌رفته سرمایه‌داری در اروپای غربی و آمریکای شمالی. بنا بر برداشت لنین در این دولت‌ها «جنبش‌های بورژوائی- ملی پیش‌رفته به پایان محتوم خود رسیده‌اند، هر یک از این قدرت‌های «بزرگ» ملت‌های بیگانه را چه در مستعمرات و چه در سرزمین‌های خودی سرکوب می‌کند.» گونه دوم از کشورها را می‌توان در اروپای شرقی، یعنی در اتریش، در بالکان و به‌ویژه در روسیه یافت. سده بیستم در این سرزمین‌ها سبب انکشاف جنبش‌های بورژوائی- ملی و شدت یافتن مبارزات ملی گشت.» گونه سوم کشورهایی بودند چون «چین، ایران، ترکیه» که لنین آن‌ها را «نیمه‌مستعمرات» نامید و هم‌چنین «همه مستعمرات با جمعیتی نزدیک به ۱۰۰۰ میلیون تن». در برخی از این سرزمین‌ها جنبش‌های بورژوائی- دمکراتیک تازه در آغاز روند رشد خود قرار داشتند و در برخی دیگر از آن‌ها هنوز به اندازه کافی انکشاف نیافته بودند.

به این ترتیب بنا بر برداشت لنین پرولتاریا در کشورهای مختلف دارای وظائف مختلف بود، یعنی در کشورهای سرمایه‌داری پیش‌رفته باید از خواست‌ها و حقوق ملت‌هایی که در مستعمرات و نیمه‌مستعمرات وابسته به سرمایه‌داری کشورهای پیش‌رفته صنعتی زندگی می‌کردند، پشتیبانی می‌کرد و به مبارزات رهایی‌بخش این ملت‌ها یاری می‌رساند. در عوض پرولتاریای کشورهای رده دوم نه فقط باید به گسترش و اعتلای جنبش‌های بورژوا دمکراتیک- ملی سرزمین‌خویش یاری می‌رساند، بلکه فقط با پشتیبانی از حق تعیین سرنوشت ملت‌ها می‌توانست از یک‌سو در جهت گسترش و ژرفای دمکراسی و از سوی دیگر در جهت رشد جنبش سوسیالیستی گام بردارد. در کشورهای رده سوم، از آن‌جا که شیوه تولید سرمایه‌داری آن‌چنان که باید و شاید هنوز انکشاف و توسعه نیافته بود، در نتیجه جنبش پرولتاریائی یا هنوز وجود نداشت و یا آن که بسیار ضعیف و کوچک

بود و بنابراین از نقش چندانی برای دگرگونی وضعیت اجتماعی برخوردار نبود. به این ترتیب در اندیشه لنین مبارزه طبقاتی و مبارزه ضد استعماری درهم آمیختند، مبارزه برای تحقق سوسیالیسم و مبارزه برای دست‌یابی به استقلال و دولت ملی در کنار هم و و درهم تنیده شدند و در نتیجه شفافیت مرزهای آگاهی طبقاتی پرولتاریائی و خرده بورژوائی از بین رفت و گذار از سطح آگاهی کاذب خرده بورژوائی به سطح آگاهی پرولتاریائی سیال گشت و زمینه را برای بروز فاجعه‌های انسانی هموار گرداند.

ادامه دارد

آوریل ۲۰۱۳

msalehi@t-online.de

www.manouchehr-salehi.de

پا نوشت‌ها :

W.I. Lenin: „Werke“, Band 21, Dietz-Verlag 1974, Seiten 92-93

W.I. Lenin: „Werke“, Band 21, Dietz-Verlag 1974, Seite 292

منظور لایحه‌ای است که در مجلس رایشتاگ آلمان برای دریافت وام با هدف تأمین بودجه ارتش برای شرکت در جنگ تصویب شد. کائوتسکی که عضو مجلس رایشتاگ نبود، با پیروی از مواضع مارکس انگلس در رابطه با جنگی که در سال ۱۸۷۰ بین ارتش پروس و فرانسه درگرفت، از فراکسیون سوسیال دمکرات خواست به این لایحه فقط هنگامی رأی مثبت دهند که در آن جنبه دفاعی جنگ قید شود و در غیر این صورت، برای آن که حزب سوسیال دمکرات هم‌چون دوران بیسمارک، دوباره ممنوع و غیرقانونی نشود، پیشنهاد کرد به آن لایحه رأی ممتنع داده شود. برخلاف پیشنهاد کائوتسکی، فراکسیون حزب سوسیال دمکرات آلمان در مجلس رایشتاگ به آن لایحه بدون قید جنبه دفاعی جنگ، رأی مثبت داد و به همین دلیل در حزب دو انشعاب رخ داد. از یک‌سو روزا لوکزمبورگ و کارل لیبکنشت که می‌پنداشتند جنگ سبب تحقق انقلاب در آلمان خواهد شد، سازمان اسپارتاکوس را به‌وجود آوردند و از سوی دیگر جناحی به رهبری کائوتسکی و برنشتاین «حزب سوسیال دمکرات اولیه آلمان» را تأسیس کردند تا نشان دهند که به ارزش‌های گذشته حزب وفادارند.

W.I. Lenin: „Werke“, Band 21, Dietz-Verlag 1974, Seite 313

Ebenda, Seite 317

Ebenda, Seiten 317-318

Ebenda, Seite 318

Ebenda, Seite 416

Die Neue Zeit, Nr. 33, 1915, Seite 241

W.I. Lenin: „Werke“, Band 21, Dietz-Verlag 1974, Seiten
418-419

Die Neue Zeit, Nr. 33, 1915, Seite 77

W.I. Lenin: „Werke“, Band 22, Dietz-Verlag 1972, Seite 144

Ebenda, Seite 145

Ebenda, Seite 146

Ebenda, Seite 146

Ebenda, Seiten 147-148

Ebenda, Seite 148

Ebenda, Seite 152

Ebenda, Seite 153

حفظ یکپارچگی ارضی در گرو رفع تبعیض اتنیکی است

✖ مهرداد درویش پور در گفتگو با کیانوش توکلی

در باره نقش گروه های اتنیکی، زبانهای رسمی و زبان مشترک و همچنین تفاوت بین حقوق شهروندی و حقوق اتنیکی و حقوق بین المللی در مورد گروههای اتنیکی و...

برای شنیدن این [گفتگو](#)

مجلس یادبود احمد صدر حاج سید جوادی

مجلس یادبود



مجلس یادبود احمد صدر حاج سید جوادی راد مردی که با عشق به آزادی
انسان و نفرت از استبداد خودکامگان چشم از جهان فرو بست، در پاریس
به تاریخ و نشانی زیر برگذار میشود.
مقدم شیفتگان و همگامان راه آزادی را گرامی می داریم.

مستوره احمدزاده - عباس اشراقی - بابک امیرخسروی - کاظم ایزدی -
امیر پیشداد - محمد جلالی (سحر) - بیژن حکمت - تقی رحمانی - ایرج
سبحانی - علی سرداری - سعید سنجابی - رضا علیجانی - حسن فرشتیان -
کاظم کردوانی - علی کشتگر - عبدالکریم لاهیجی - مهدی ممکن - محسن
یلفانی.

زمان: روز یکشنبه ۱۴ آوریل ۲۰۱۳ (۲۵ فروردین ۱۳۹۲) از ساعت ۴ تا ۷ بعد
ازظهر

مکان: فیاپ

FIAP

Salle Oslo

۳۰ rue Cabanis

۷۵۰۱۴ Paris

Métro: Ligne ۶, Arrêt: Glacière

تجربه آذربایجان، هشدار به تجزیه طلبان

فرهنگ قاسمی



هیچ اپوزیسیون دوراندیشی نمی تواند از همین امروز مسأله ای کردستان، آذربایجان و دیگر اقوام کشور ایران در پهنه سرزمین ایران را نادیده انگارد و به این توزیع قدرت که روزی عنوان انجمن های ایالتی و ولایتی، دوره ای عدم تمرکز، گاهی خود مختاری فرهنگی و سیاسی و زمانی چهره ی فدرالیسم به خود گرفته است، کم توجه باشد.

آنچه در مقابل خوانندگان گرامی قرار دارد دنباله سلسله مقالاتی است که نویسنده در ارتباط با اقلیت های قومی یا ملی انتشار داده است ([۱]). در این نوشتار کوشش می شود مسئله دموکراسی در ایران و عدم تمرکز و تجربه محمدجعفر پیشه وری در آذربایجان را مورد دقت قرار دهیم تا شاید درسی باشد برای کسانی که به طور نا مسئولانه دست در دست قدرت های خارجی، دانسته یا نادانسته، در داخل و خارج میهن برای تجزیه ایران فعالیت می کنند و کوشش دارند در این بازار آشفته تدارک دیده توسط جمهوری اسلامی، حقوق ملی قوم بزرگ ایرانی اعم از ترک و لر و کرد و گیلک و مازندرانی و فارس و ترکمن و بلوچ و عرب را بدور از واقعیت های عینی جامعه ایرانی و ضوابط و معیارهای حقوقی جامعه جهانی فدای امیال قدرت طلبانه خود نمایند.

مقدمه

دموکراسی روانه ایست تراکمی که قطره قطره در ساینده مبارزات متداوم اجتماعی شکل می گیرد، در فراروند آن فرهنگ و آداب و سنن مردم و روابط روزمره ی عناصر تشکیل دهنده ی جامعه نسبت به امر توزیع قدرت و رویارویی با تمرکز نا موزون آن تغییر پیدا می کند. مفهوم دموکراسی انتزاعی نیست و در فضایی که بستر اجتماعی آن فراهم نباشد به وجود نمی آید. دموکراسی نیازمند ممارست های عملی و نظری تک تک افراد جامعه است، در واقع دموکراسی مناسبات به هم تنیده و حاصل تلاش این دو، یعنی فرد و جامعه است و برای اینکه بتواند جان بگیرد و رشد پیدا کند نیاز به نهادها و واحدهای اجتماعی آزاد و خودمختار در محله و شهر، کارخانه و اداره، در دهکده و شهرستان و

سرانجام در مجموعه‌ی کشور از طریق مشارکت مردم در امر انتخاب شدن و انتخاب کردن، در شرایط کاملاً آزاد و بدون هیچ گونه قید و شرط، فرا از تایید یا رد هر واحد "نگهبان" و "خیرخواهانه" دارد.

حفظ سنن، لهجه‌ها، زبان‌ها و گونه گونی روابط روزمره‌ی زندگی، سازوکارهای ابتدایی دموکراسی هستند. هرعذر وبهانه‌ای که این رنگارنگی را یک دست و یک نواخت و تک رنگ کند، زمینه‌های تمرکز قدرت و دیکتاتوری را فراهم می‌سازد و باید به وسیله نیروهای آزادیخواه به طورشدید مورد اعتراض و نفی قرار گیرد. جنبشهای مخالف تمرکز قدرت، خواه با عنوان فدرالیسم، خواه با عنوان خودمختاری، که باید پاسخ گوی نیازهای فرهنگی و ملی هر قوم ایرانی باشد را نمی‌توان و نباید سرکوب کرد.

دیکتاتوری پهلوی و رژیم واپسگرای جمهوری اسلامی به جای پاسخگویی به تقاضاهای اقوام ایرانی با توسل به زور، راه‌های مسالمت‌آمیز حل مسائل را سد کردند و اینک عواقب شوم آن را می‌بینیم. هیچ نیروی سیاسی معقول و دوراندیشی نباید نسبت به جنبشهای خواستار عدم تمرکز قدرت سالم و غیروابسته به قدرتهای خارجی بی‌توجه باشد، چراکه این مبارزات همان زمینه‌های لازم برای رشد اجتماعی و دموکراسی در ایرانند.

برای بررسی درست و منطقی این جنبشها، پیش از هر چیز باید به گذشته‌های این مبارزات پرداخت و علت وجودی آنها را شناخت. گذشته‌هایی که خالی از اشتباه و تناقض نیستند. گذشته‌هایی که مملو از خواست به حق و حقوق اولیه‌ی زندگی شهروندی است، اما هرگز نتوانسته از مرحله‌ی خواست به عمل تبدیل شده و گامی مثبت به پیش بردارد. این مطالبات بخودی خود چیزهایجدابافته نیستند و باید در چارچوب بقیه‌ی مشکلات ایران طرح و حل شوند.

در مورد جنبشهای خودمختاری در ایران تفسیرهای گوناگونی می‌شود که تحقیق و تفسیرافرطی آن از واقعیت به دور است. ازجمله مسأله‌ی آذربایجان در سالهای ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۶ که تحلیل‌های ناهمگون درتبیین آن آنچنان است که گاهی حقیقت از چشم‌ها پنهان می‌ماند. عده‌ای آن را تا مرز جدایی از ایران می‌برند تا بتوانند به امر تضییق حقوق قومی مردم آذربایجان مشروعیت ببخشند و حکومت خشونت و زور را تایید -نمایند اگرچه انکار نباید کرد در دوره‌ای چنین کوششی از جانب عده‌ای که کعبه‌ی آمال خود را شوروی می‌دانستند وجود داشت. اما عده‌ای دیگر می‌خواهند در آذربایجان و در تمامی ایران آزادی و دموکراسی وجود داشته باشد و همچنان جزیی از ایران باقی بماند. این نوشته

از آن جهت ارائه می‌گردد که:

- ۱- نقش قدرت خارجی و عوامل وابسته به آن در روشن شود.
 - ۲- اقوام ایرانی بدانند که فقط در سایه دموکراسی است که می‌توان به خودمختاری در چارچوب ایران دست یافت.
 - ۳- " یاری " هر قدرت خارجی برای ایجاد دموکراسی در ایران، ادعایی پوچ بیش نیست و هرکس تن به این پستی بدهد، نه تنها به ایران و ایرانی، بلکه به استقرار دموکراسی در ایران و همچنین به تحول فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی لطمه و ضربه وارد می‌کند.
 - ۴- هدف ما باید بر زمین کوبیدن جمهوری اسلامی از طریق اتکا به نیروی ملت ایران و نیروهای روشنفکر و صلح جوی جهانی باشد برای رسیدن به این منظور باید نیروهای جمهوریخواه داخل و خارج ایران متشکل شوند.
 - ۵- شایسته است نیروهای سیاسی و نمایندگان اقوام ایران با هم به مذاکره و گفتگو پرداخته و به میثاق‌های واقع‌بینانه قابل اجرا برسند.
- سرزمین آذربایجان از نظر ثروت طبیعی، یکی از مهمترین مناطق ایران است . مردم آذربایجان در مراحل مختلف و در مواقع حساس اجتماعی مبارزات ارزنده‌ای را برای میهن بزرگ خود و برای همه مردم ایران به ثمر رسانیده‌اند و از این نظر به گردن ملت ایران حق دارند. تفکر و اندیشه‌های مترقی و مبارزه برای آزادیخواهی به علت هم مرزی با شوروی و ترکیه بیش از سایر نقاط ایران در آذربایجان رواج داشته است. به همین سبب آذربایجان همواره خاستگاه روشنفکران برجسته‌ای بوده است. مصدق، مبارز مترقی ضدامپریالیست و ضد استعمار و ضد ارتجاع ایران در دورانی که نماینده‌ی آذربایجان بود، در باره‌ی مردم این خطه می‌گوید:
- " عمری است به آذربایجانی‌ها ارادت دارم ، زیرا این مردمان پاک، واجد تمام صفات خوبند. مردمان وطن‌پرست، مردمان درست و مردمان مقتدری هستند و به هرکاری اقدام کرده‌اند پیشرفت نموده‌اند. "[۲]

محمد مصدق

در زمان رضاشاه این مردم به علت مقاومت در برابر دیکتاتوری و به سبب مبارزه برای فرهنگ قومی خود زیر شدیدترین ضربات بودند و عبدالله مستوفی استاندار رضاشاه یکی از مباشرین به اصطلاح مدرنیسم

رضاشاهی و سانترالیسم پهلوی بدترین رفتار را با آزادیخواهان و با مدافعین فرهنگ و زبان آذری اعمال می‌کرد وی با بی‌شرمی تمام ، در بسیاری از اسناد و مدارک، مردم آذربایجان را " خر " می‌نامید. [۳]

دربار پهلوی به علت پیروی از شوینیسم فارسی، آموزش زبان ترکی را در مدارس ممنوع کرده بود.

بعد از سقوط دیکتاتور، تشکیلاتی به نام " جمعیت آذربایجان " در تبریز تاسیس شد و روزنامه‌ی " آذربایجان " را به مدیریت علی شبستری و سردبیری اسماعیل شمس منتشر نمود که از دموکراسی قومی و ملی و همچنین از رواج زبان آذری دفاع می‌کرد. این روزنامه که به دو زبان ترکی و فارسی انتشار می‌یافت، مورد استقبال مردم قرار گرفت. مقامات دولتی با آن به مبارزه برخاستند و در تهران و سایر شهرستان ها از پخش آن جلوگیری به عمل آمد. این جمعیت بارها مورد یورش عوامل ارتجاع یعنی صدرالاشراف و ارفع قرار گرفت. عوامل ارتجاع به طور مرتب به اتحادیه‌های کارگری و دهقانی که در سال‌های جنگ در آذربایجان تاسیس شده و فعال بودند، حمله می‌کردند و آنها را غارت و کارگران را مجروح و زخمی می‌نمودند و گاهی می‌کشتند. این " آذری کشی " تنها مختص به شهرهای آذربایجان نبود ، در چهارگوشه‌ی ایران هیچ آذربایجانی از گزند زهرآگین عوامل سیدضیا و ارفع در امان نمانده بود. دکتر کشاورز وکیل مجلس درمورد تفتیش خانه‌های کارگران آذری در مجلس شورای ملی چنین می‌گوید:

" در بخش پنج و ده تهران هر شب از ساعت نه به بعد یک عده پاسبان درب منازل کوچک و محقر را که می‌دانند اشخاص فقیر و کارگر در آنجا منزل دارند می‌زنند و شروع به تحقیقات می‌کنند که آیا در این منزل کارگر ترک زبان وجود دارد یا خیر و شناسنامه‌ی کارگرها را بازبینی می‌کنند و اگر شناسنامه‌ای از تهران صادر شده باشد با او کاری ندارند ولی اگر از شهرهای آذربایجان صادر شده باشد در این صورت خودش و فامیلش و نمره‌ی شناسنامه‌اش را یادداشت می‌کنند و به این ترتیب اسباب زحمت و نگرانی یک عده برادران ایرانی ما را فراهم می‌کنند. " [۴]

اما مامورین اتحاد جماهیر شوروی نمی‌خواستند آرامش آذربایجان خدشه دار شود و از " صلح " طرفداری می‌کردند. در یک درگیری که در " لیقوان " یکی از توابع تبریز، بین کارگران و خان مرتجع لیقوان، حاج احتشام واقع می‌شود، از آنجا که آرداشز این مبارزه را رهبری می‌کند برای مدت‌ها مورد غضب مقامات شوروی واقع شده حتی در خطر نابودی قرار می‌گیرد. مامورین سیاسی شوروی، علت مخالفت خود را با حادثه‌ی

لیقوان وجود روابط دوستانه بین آنها و حاج احتشام ذکر می‌کردند و شاید با توجه به نقشه‌ها و سیاست‌های استراتژیک آینده نمی‌خواستند که چنین اقداماتی توسط حزب توده‌ی ایران انجام گیرد. [۵] همین امر موجب شد تا آرداشز از آذربایجان تبعید شود [۶] و پیشه‌وری از این تبعید خیالش راحت گردید زیرا آرداشز مخالف پیوستن حزب توده به فرقه‌ی دموکرات بود.

تشکیل فرقه‌ی دموکرات

محرک اصلی فرقه‌ی دموکرات، سید جعفر پیشه‌وری بود. [۷] علی شبستری و سلام‌اله جاوید نیز از عناصر فعال این جنبش بودند [۸] پیشه‌وری پیش از تشکیل فرقه، موافقت مقامات شوروی به ویژه میرجعفر باقراف، رئیس جمهور آذربایجان شوروی را در باکو جلب کرده بود. کنسول انگلیس در تبریز درباره‌ی نهضت آذربایجان، وضعیت مردم و نقش اتحاد جماهیر شوروی چنین گزارش می‌دهد: "چنانچه گفته شود نهضت آذربایجان بدون پشتیبانی روس‌ها می‌توانست موفق باشد غیرقابل قبول است، هنگامی که روس‌ها از این جنبش حمایت کردند هیچ شک نداشتند که در نهایت به نفع خودشان است اما یک خشم واقعی نسبت به دولت بی‌لیاقت و فاسد ایران در میان کارگران و دهقانان این ایالت همواره وجود دارد که در هر کشوری باشد قادر است قیام خود بخودی را موجب گردد. من باور نمی‌کنم که روسیه خود قبلاً این نهضت را بر پا کرده باشد، -بیشتر به نظر می‌رسید که آنها یک وضعیت انقلابی اصیل موجود را شعله ور کرده باشند. [۹] اما این استنباط چندان با واقعیت تطبیق ندارد، اگرچه وجود نارضایتی و بی‌عدالتی و فقر را در میان کارگران نمی‌توان کتمان کرد. به هنگام تشکیل فرقه‌ی دموکرات، کمیته‌ی ایالتی حزب توده، خود را منحل کرد و به فرقه‌ی دموکرات آذربایجان پیوست.

این کمیته در بدو تاسیس به تبلیغ دفاع از زبان مادری (آنا دیلی) و به ترویج طرفداری از مقامات و رهبران شوروی پرداخت [۱۰] و حتی عکس‌های استالین و فرماندهان نظامی شوروی را در کارخانه‌ها نصب نمود. دکتر کشاورز درباره‌ی پیوستن کمیته‌ی ایالتی حزب توده در آذربایجان به فرقه‌ی دموکرات مطالب جالبی را افشا می‌کند که وابستگی و سرسپردگی عده‌ای از سران حزب توده را به شوروی و احساس اطاعت‌پذیری که در آن زمان در میان برخی از کمونیست‌ها نسبت به اتحاد جماهیر شوروی وجود داشت را به درستی نشان می‌دهد. روز قبل از اعلام تشکیل فرقه‌ی دموکرات آذربایجان، کمیته‌ی مرکزی حزب در منزل من جلسه داشت. زیرا من مصونیت پارلمانی داشتم و کلوپ حزب در اشغال سربازان بود. در تهران حکومت نظامی اعلام شده بود؛ حدود

ساعت شش عصر اصغر، شوفر من مرا صدا کرد و گفت آقای به نام پادگان از تبریز آمده و با شما کار فوری دارد. پادگان دبیر تشکیلات ایالتی حزب توده در آذربایجان بود. من از اتاق خارج شدم و پادگان به من گفت: من همین حالا از تبریز رسیده‌ام و پیغام خیلی فوری برای کمیته مرکزی دارم و نمی‌دانم کجا می‌توانم رفقا را پیدا کنم. جواب دادم اتفاقاً جلسه کمیته مرکزی در خانه من تشکیل شده و همه اینجا هستند و او را وارد اتاق جلسه کردم. او چنین گفت: من از تبریز حالا رسیده‌ام و فوری باید برگردم من آمده‌ام به شما اطلاع بدهم که فردا تمام سازمان حزب ما در آذربایجان از حزب توده ایران جدا شده و با موافقت رفقای شوروی به فرقه‌ی دموکرات -آذربایجان که تشکیل آن فردا اعلام خواهد شد، می‌پیوندد. شما می‌توانید نزد خود مجسم کنید چه ضربه‌ای به همه‌ی ما وارد شد و چه حالی به ما دست داد. ما خواستیم با پادگان صحبت کنیم ولی چند دقیقه بعد او از جای بلند شد و گفت من برای بحث فرستاده نشده‌ام من فقط آمده‌ام به شما خبر بدهم و خدا حافظی کرد و رفت برای اینکه صبح در موقع اعلام تشکیل فرقه‌ی دموکرات در تبریز باشد. مذاکره و بحث طولانی در این باره شد و سرانجام تصمیم گرفتیم که نامه‌ای به حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی بنویسیم و به آنها بفهمانیم که کاری را که می‌کنند هم به حزب توده ایران و هم به اتحاد جماهیر شوروی زیان می‌رساند. از پانزده نفر عضو کمیته مرکزی حتی یک نفر اظهار موافقت با کاری که می‌شد نکرد یا جرات ابراز موافقت نکرد.

بعدها، در مهاجرت، در مسکوبود که بسیاری از اسرار بعضی از رهبران افشا شد. وقتی که دانستیم که کامبخش در مدت سه سال اقامتش در ایران و فعالیت در حزب توده چه کارها کرده برای من یقین حاصل شد که کامبخش از تمام جریان آذربایجان قبل از تشکیل آن (مانند قیام خراسان) توسط عمال باقراوف در تهران مطلع بود و حتی شاید در ایجاد این جریان دست داشت. به ویژه که پس از شکست آذربایجان در حالی که همه‌ی ما در وضع نیمه مخفی زندگی می‌کردیم، کامبخش از ایران به شوروی رفت و با عجله به کمیته مرکزی حزب توده اطلاع داد که تمام مسئولیت‌های حزبی خود را به کیانوری که به گفته‌ی او تنها کسی بود که در جریان تمام وقایع بود تحویل می‌دهد.

به هر حال نامه‌ای که بنا بود به کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی به عنوان اعتراض نوشته شود انجام شد و من خوب به یاد دارم که ایرج اسکندری مامور نوشتن این نامه شد و پس از قرائت و تصویب آن

-در کمیته‌ی مرکزی ارسال شد ولی هیچ وقت جواب این نامه نرسید. بقیه ی وقایع آذربایجان و تشکیل فرقه را همه می‌دانند، فردای آن روز تاسیس فرقه‌ی دموکرات آذربایجان اعلام شد و سازمان حزب توده‌ی ایران در آذربایجان به این فرقه پیوست. اگر اشتباه نکنم بقراطی عضو کمیته‌ی مرکزی حزب توده‌ی ایران درجش افتتاح فرقه در تبریز نطقی بدون اجازه‌ی کمیته‌ی مرکزی حزب ایراد کرد.[۱۱]

جمعیت آذربایجان نیز از بانیان فرقه‌ی دموکرات و از امضا کنندگان بیانیه‌ی دوازدهم شهریور ۱۳۲۴ بود. پیشه‌وری که در نهضت جنگل فعال بود و با عقاید محمدامین رسول زاده، تئوریسین بزرگ سوسیالیست و سوسیال دموکرات آشنایی داشت، در ابتدا سعی می‌نمود پس از فعالیت و تجربه‌ی بیست و سه ساله در این نهضت، فرقه‌ی دموکرات را به نحوی به راه اندازد که اصل انجمن‌های ایالتی و ولایتی مندرج در قانون اساسی رعایت شده باشد و فرهنگ قومی و ملی مردم آذربایجان از مخاطرات در امان بماند. دیگر همکاران پیشه‌وری در این نهضت عده‌ای از زندانیان زمان رضاشاه بودند که اهل آذربایجان بودند و پس از آزادی از زندان به آذربایجان رفته و ساختار تشکیلات حزب توده را در آنجا بنیاد نهاده بودند افرادی همچون داداش تقی‌زاده، شکیبا ممی فرضی، داود ارمنی، تقی شاهین و یا عده ای از اعضای حزب توده که به عنوان ماموریت به آنجا رفته بودند مانند علی امیرخیزی، حسین ملک، زوولون(با اسم مستعار حسین نوری) و آرداشز که به‌طور متناوب به آنجا سفر می کرد.[۱۲]

محمدجعفر پیشه وری

متن بیانیه‌ی دوازدهم شهریور ۱۳۲۴
... ایران نیز مسکن اقوام و ملل گوناگون است. این اقوام و ملل هر قدر آزادتر زندگی کنند، یگانگی بیشتری خواهند داشت. قانون اساسی ما نیز با تصویب قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی، کوشیده است که بدین وسیله تمام مردم ایران را در تعیین سرنوشت کشور هر چه بیشتر دخالت داده و رفع احتیاجات مخصوص ایالات و ولایات را به خود آنها واگذار نماید.

لذا " باید هر چه زودتر در اجرا و تکمیل قانون اساسی دست به کار شد و حکومت ملی را از پایین، یعنی از میان خلق و براساس احتیاجات توده‌های وسیع و برپایه‌ی خصوصیات مردمی که در ایالات و ولایات زندگی می کنند بنا نهاد." و درپاسخ به کسانی که معتقد بودند که دادن اختیارات به مردم ایالات و ولایات موجب نفاق خواهد شد می گوید: " وحدت ملی واقعی زمانی میسر می‌شود که تمام مردم با حفظ خصوصیات و

آزادی داخلی خود ترقی نموده و از هر لحاظ بتوانند با هم برابری نمایند " ما می‌گوییم: " در خاک آذربایجان یک خلق چهارمیلیون نفری زندگی می‌کنند که آنها قیومیت خود را تشخیص داده‌اند، آنها زبان مخصوص به خود و آداب و رسوم جداگانه‌ای دارند. این خلق می‌گوید که ما می‌خواهیم ضمن حفظ استقلال و تمامیت ایران در اداره‌ی امور داخلی خود مختار و آزاد باشیم، آذربایجان می‌گوید تهران به دردهای ما نمی‌رسد و از تشخیص و رفع احتیاجات ما عاجز است، از ترقی فرهنگ ما جلوگیری می‌کند، زبان مادری ما را تحقیر کرده و اجازه نمی‌دهد ما نیز مانند سایر هموطنان خود آزاد زندگی کنیم. با وجود این ما ادعای قطع رابطه با آنها را نداریم. قوانین کلی و عمومی مملکت را اطاعت خواهیم کرد. در مجلس شورای ملی و حکومت مرکزی دخالت و شرکت خواهیم نمود. زبان فارسی را به عنوان زبان دولتی در مدارس ملی خود توأم با زبان آذربایجانی تدریس خواهیم کرد.

اما با تمام اینها، این حق را بخود قائلیم که صاحب امتیاز خانه‌ی خود شده و امکان اداره‌ی آن را مطابق میل و سلیقه خود داشته باشیم.

حال که در سایه‌ی مبارزه‌ی جوانان قهرمان کشورهای دموکراتیک اساس فاشیسم سرنگون شده و پوچ بودن نظریه‌ی برتری ملتی بر ملت‌های دیگر به ثبوت رسیده و آزادی ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود به وسیله‌ی منشورها و پیمان‌ها اعلام گردیده، در چنین شرایطی طبیعی است که آزادیخواهان و خلق آذربایجان نمی‌توانستند به طور منفرد و متفرق، مبارزه در راه آزادی را ادامه دهند، به همین دلیل لازم بود که به خاطر رهبری این مبارزه، سازمان محکم و منظم حزبی به وجود آید. علت زایش فرقه‌ی دموکرات آذربایجان، نیاز شرایط و تحولات اجتماعی است. هموطنان عزیز، اینک آغاز دوره‌ی مبارزه‌ی تاریخی بزرگی است. فرقه‌ی دموکرات آذربایجان شما را از هر صنف و طبقه، جهت عضویت در تشکیلات خود و شرکت در مبارزه‌ی مقدس ملی دعوت می‌کند. درهای این فرقه برای کلیه‌ی مردم آذربایجان به جز دزدان و خائنین باز است. هر کس که شعارها و مقاصد ما را قبول کند هر چه زودتر باید عضویت سازمان فرقه را قبول کرده و به صفوف پرچمداران آزادی آذربایجان و تمام ایران داخل شود.

شعارهای ما از این قرار است:

۱- توأم با حفظ استقلال و تمامیت ایران، لازم است به مردم آذربایجان آزادی داخلی و مختاریت مدنی داده شود تا بتوانند در پیشبرد فرهنگ خود و ترقی و آبادی آذربایجان با مرعی داشتن قوانین

عادلانه‌ی کشور، سرنوشت خود را تعیین نمایند.

۲- در اجرای این منظور باید به زودی انجمن‌های ایالتی و ولایتی انتخاب شده و شروع به کار نمایند. این انجمن‌ها ضمن فعالیت در زمینه‌ی فرهنگی، بهداشتی و اقتصادی به موجب قانون اساسی، عملکرد تمام مأمورین دولتی را بازرسی کرده و در تغییر و تبدیل آنها اظهار نظر خواهند کرد.

۳- در مدارس آذربایجان تا کلاس سوم ابتدایی تدریس فقط به زبان آذری خواهد بود و از آن به بعد زبان فارسی به عنوان زبان دولتی توأم با زبان آذری تدریس خواهد شد. تشکیل دانشگاه ملی (دارالفنون) در آذربایجان یکی از مقاصد اساسی فرقه‌ی دموکرات است.

۴- فرقه‌ی دموکرات آذربایجان در توسعه‌ی صنایع و کارخانه‌ها به طور جدی خواهد کوشید و سعی خواهد کرد برای رفع بیکاری و توسعه‌ی صنایع دستی، وسایل لازم را فراهم نموده و توأم با تکمیل کارخانه‌های موجود، مؤسسات تولیدی جدیدی ایجاد نماید.

۵- فرقه‌ی دموکرات آذربایجان، توسعه‌ی تجارت را یکی از مسائل ضروری و جدی محسوب می‌دارد. مسدود بودن راه‌های تجارتي تا به امروز سبب ازبین رفتن ثروت عده‌ی کثیری از دهقانان، به ویژه باغداران و خرده مالکین شده که منجر به فقر و فلاکت آنها گردیده است. فرقه‌ی دموکرات آذربایجان برای جلوگیری از این وضع در نظر گرفته است که در پیدا کردن بازار و جستجوی راه‌های ترانزیتی که بتوان با استفاده از آنها کالاهای آذربایجان را صادر نمود و از اتلاف ثروت ملی جلوگیری کرد، اقدام جدی نماید.

۶- یکی دیگر از مقاصد اصلی فرقه‌ی دموکرات، آباد ساختن شهرهای آذربایجان است. برای نیل به این مقصود سعی خواهد کرد که هر چه زودتر قانون انجمن‌های شهر تغییر یافته و به اهالی شهر امکان داده شود که به طور مستقل در آباد سازی شهر خود کوشش‌های لازم را انجام و آن را به شکل معاصر و آبرومندی در آورند، به خصوص تأمین آب شهر تبریز یکی از مسائل بسیار فوری فرقه‌ی دموکرات است.

۷- مؤسسين فرقه‌ی دموکرات آذربایجان به خوبی می‌دانند که نیروی مولد ثروت و قدرت اقتصادی کشور، بازوان توانای دهقانان است. در نتیجه این فرقه نمی‌تواند جنبشی را که در میان دهقانان به وجود آمده، نادیده بگیرد و به همین لحاظ فرقه سعی خواهد کرد برای تأمین نیازهای دهقانان گام‌های اساسی بردارد.

همچنین تعیین حدود و مشخص نمودن روابط بین اربابان و دهقانان و جلوگیری از مالیات‌های غیرقانونی که توسط اربابان اختراع شده، یکی از وظایف فرقه‌ی دموکرات است. فرقه سعی خواهد کرد، این مسأله به شکلی حل شود که هم دهقانان راضی باشند و هم مالکان به آینده‌ی خود اطمینان نموده و با علاقه و رغبت در آباد سازی روستا، شهر و کشور خود کوشش نمایند.

زمین‌های بایر و زمین‌های متعلق به اربابانی که آذربایجان را ترک کرده و فرار اختیار نموده اند و محصول دسترنج خلق آذربایجان را در تهران و سایر شهرها به مصرف می‌رسانند، چنانچه به زودی مراجعت ننمایند، به نظر فرقه‌ی دموکرات باید بدون قید و شرط در اختیار دهقانان قرارگیرد. ما کسانی را که به خاطر عیش و نوش، ثروت آذربایجان را به خارج می‌برند، آذربایجانی محسوب نمی‌کنیم؛ چنانچه آنها از بازگشت به آذربایجان خودداری نمایند، ما برای آنها در آذربایجان حقی قائل نیستیم. افزون براین، فرقه خواهد کوشید که به طور سهل و آسان، تا آنجا که می‌تواند بیشتر دهقانان را از نظر وسایل کشت و زرع تأمین نماید.

۸- یکی دیگر از وظایف مهم فرقه‌ی دموکرات مبارزه با بیکاری است. این خطر از هم اکنون خود را به صورت جدی نشان می‌دهد و این سیل در آینده روز به روز نیرومندتر خواهد شد.

در این مورد از طرف دولت مرکزی و مأمورین محلی، کاری انجام نگرفته است. چنانچه کار بدین منوال ادامه یابد بیشتر اهالی آذربایجان دچار فنا و نیستی خواهند شد. فرقه سعی خواهد کرد برای جلوگیری از این خطر تدابیر جدی اتخاذ کند. در حال حاضر تدابیری نظیر تأسیس کارخانه‌ها، توسعه‌ی تجارت، ایجاد مؤسسات زراعتی و اقدام به ایجاد راه آهن و راهسازی تا حدودی مفید واقع می‌شود.

۹- در قانون انتخابات، ستم بزرگی به مردم آذربایجان روا داشته اند. طبق اطلاعات دقیق در این سرزمین بیش از چهار میلیون نفر آذربایجانی زندگی می‌کنند. به موجب همین قانون غیرعادلانه، به نمایندگان آذربایجان فقط بیست کرسی داده شده است و این به طور کلی تقسیم متناسبی نیست.

فرقه‌ی دموکرات خواهد کوشید که آذربایجان به تناسب جمعیت خود حق انتخاب نماینده داشته باشد که تقریباً معادل یک سوم نمایندگان مجلس شورا می‌شود.

فرقه‌ی دموکرات آذربایجان طرفدار آزادی مطلق انتخابات مجلس شورای ملی است. فرقه با دخالت ثروتمندان به طریق ارعاب و فریب در

انتخابات مخالفت خواهد کرد. انتخابات باید به طورهمزمان در سرتاسر ایران شروع شده و به سرعت پایان پذیرد.

۱۰- فرقه‌ی دموکرات آذربایجان با اشخاص فاسد، مختلس و رشوه‌بگیری که در ادارات دولتی جای گرفته‌اند، مبارزه‌ی جدی به عمل خواهد آورد و از مأمورین صالح و درستکار دولتی قدردانی خواهد کرد. به ویژه، فرقه کوشش خواهد کرد که معاش و شرایط زندگی مأمورین دولتی آنچنان اصلاح شود که بهانه‌ی دزدی و خیانت برای آنها باقی نماند و آنها بتوانند زندگی آبرومندی را برای خود به وجود آورند.

۱۱- فرقه‌ی دموکرات خواهد کوشید بیش از نصف مالیات‌هایی که از آذربایجان گرفته می‌شود صرف نیازهای خود آذربایجان شود و مالیات‌های غیرمستقیم به طور جدی کاهش یابد.

۱۲- فرقه‌ی دموکرات آذربایجان، طرفداردوستی با کلیه‌ی دولت‌های دموکرات به ویژه با متفقین است و برای حفظ و ادامه‌ی این دوستی کوشش خواهد کرد تا در مرکز و شهرستان‌ها دست عناصر خائنی را که می‌خواهند دوستی بین ایران و دولت‌های دموکرات را برهم زنند از امور دولتی کوتاه نماید.

این است مقاصد اصلی بنیان‌گذاران فرقه‌ی دموکرات، امید ما براین است که هر آذربایجانی وطن پرست - خواه در داخل و خواه در خارج از آذربایجان - در راه رسیدن به این مقاصد مقدس با ما هم صدا و همراه بشود. طبیعی است که اگرانسان خانه‌ی خود را اصلاح نکند نمی‌تواند برای اصلاح محله، شهر و روستا و یا مملکت خود بکوشد. ما ابتدا از آذربایجان که خانه‌ی ماست آغاز می‌کنیم و ایمان داریم که اصلاح و ترقی آذربایجان موجب ترقی ایران خواهد شد و بدین گونه میهن، از دست قلدرها و مرتجعین نجات خواهد یافت.

زنده باد آذربایجان دموکرات - زنده باد ایران مستقل و آزاد
زنده باد فرقه‌ی دموکرات آذربایجان ،
مشعل دار حقیقی آزادی ایران و آذربایجان [۱۳]

ترکیب نیروی انسانی فرقه‌ی دموکرات

اعضای فعال فرقه‌ی دموکرات از سه گروه تشکیل می‌شد، یک گروه "شخصیت‌های ملی" از جمله علی شیبستری، دکتر سلام اله جاوید، مهدی جعفرکاوایان، کبیری، رضا رسولی، غلامرضا الهامی، نظام الدوله رفیعی که بیشتر به دنبال آرمان آزادی و دموکراسی بودند و می‌خواستند تفاوت‌های قومی حفظ و فرهنگ هر قوم رشد طبیعی خود را سیر کند و

آداب و رسوم یک قوم بر آداب و رسوم ونحوی زندگی قومی -دیگردرمناسبات کشورتحمل نگردد.گروه نخست را اغلب فئودالها، خان ها و ثروتمندان تشکیل می داد. نزدیکی تعدادی از آنها به فرقهی دموکرات به قصد حفظ ثروت و موقعیت و منافع فردی بود که به طورمصلحتی دوست وهواداران فرقه شده بودند وهر جا شرایطی پیش می آمد و یا موقعیتی فراهم می شد نسبت به فرقه کار شکنی می کردند. برخی از آنها درپشت پرده با مقامات حکومت تهران ارتباط داشتند وحتی به طورمخفیانه با سفارت انگلیس و آمریکا نیز مرتبط بودند و در ظاهر با شوروی مراوده و روابط نزدیک داشتند.

دستهی دوم، مهاجران یا مهاجرنمایان بودند مانند بی ریا، پادگان، غلام یحیی، میررحیم ولایی، میرقاسم چشم آذر، تقی شاهین، جهانشاه لو، فریدون ابراهیمی و ... که تعدادشان زیاد بود و بیشتر اموراجرایی فرقهی دموکرات را دراختیارداشتند. اینها فرصت طلبان و مقام پرستانی بودند که گمان می کردند بالاتر ازاستالین خدایی نیست، نه آرمانی داشتند و نه به ایدئولوژی مشخصی معتقد بودند، همه چیز برای آنها شوروی بود؛ با خود می اندیشیدند که اگر دولت شوروی خواست همین جا می مانیم و حکومت و فرمانروایی داریم، اگر شوروی نخواست و یا سیاست او اقتضا نکرد به آن سوی مرز می رویم و به پاس خدمات گذشتهی خود، نان و نوایی خواهیم داشت.

کوچکترین پیوندی میان آنها و کشورایران و یا آذربایجان وجود نداشت. آنها به معنای واقعی کلمه بی وطن بودند. درعمل نیز تا روزی که امکان داشت در آذربایجان ماندند و از قدرتی که شوروی به آنها داده بود سواستفاده کردند و بد نامی به بارآوردند و هنگامی که شرایط ناهمگون شد هر کدام توانستند به آن سوی مرزگریختند و آنها که نتوانستند به قدر مگس از خود مقاوت نشان ندادند.[۱۴]

گروه سوم را اعضای تشکیلات ایالتی آذربایجان و اعضای شورای متحده مرکزی کارگران و زحمتکشان آذربایجان که مسئولیت آن با بی ریا بود، تشکیل میداد. آنها بنا به مصحت و در واقع به دستوراتحاد جماهیر شوروی خود را منحل کرده و به فرقهی دموکرات آذربایجان پیوسته بودند. این گروه با فعالین اجرایی فرقهی دموکرات یعنی با گروه دوم در تضاد بودند و به طورمرتب بین آنها اختلاف بود. ایوانف مینویسد در ماه اکتبر ۱۹۴۵، کمیتهی ایالتی حزب تودهی ایران با چهار هزارعضو خود به فرقهی دموکرات آذربایجان پیوست.[۱۵]

پیشهوری، رهبر فرقه چندان موافقتی با این دسته نداشت زیرا هم حزب

توده را قبول نداشت، هم با رهبران تشکیلات سابق ایالتی آذربایجان مانند آرداشز و طرفدارانش که بیشتر در آذربایجان جمع شده بودند، اختلاف داشت، در واقع آنها از داخل زندان اختلاف نظر داشتند. این گروه به اندازه‌ی دوگروه دیگر طرفدار مسائل قومی نبودند و در واقع مشکلات را در کل ایران و در سطح کشور می‌دیدند حضورشان در این جمعیت بیشتر برای این بود که شوروی خواسته بود.

خامه‌ای می‌نویسد: " این‌ها از قدیم همیشه حقوق بگیر حزب توده بودند و شغل و کار دیگری نداشتند. از این رو همیشه برای معیشت خود نیازمند فرقه بودند و ناچار نمی‌توانستند دم بزنند. این بود که خون می‌خوردند و خاموش بودند. من (خامه‌ای) در ضمن این سفر خود تنها با یکی از آنها یعنی داداش تقی‌زاده توانستم ملاقات کنم. (لازم به ذکر است که خلیل ملکی در کتاب " خاطرات سیاسی" به جای داداش تقی‌زاده، می‌نویسد: داداش‌زاده) داداش، یکی از کمونیست‌های قدیمی و از چهره‌های جالب زندان بود... وی پس از آزادی از زندان، یکی از مؤسسان حزب توده و از بنیان‌گذاران تشکیلات حزب در آذربایجان بود. پیش از تشکیل فرقه‌ی دموکرات اداری امور تشکیلات حزب را در مراغه بر عهده داشت. پیشه‌وری او را از مراغه به تبریز آورده و هرگونه مسئولیتی را از وی سلب کرده بود و فقط عضو ساده‌ی فرقه بود. حقوق بخور و نمیری به او می‌دادند و اتاق محقّری در اختیار او گذاشته بودند. در حقیقت او در این اتاق زندانی بود. وقتی در همان اتاق به دیدن او رفتم وضع او را به تمام معنا تاثر‌انگیز یافتم، تنها اثاثیه‌ی جالبی که در این اتاق دیده می‌شد و در حقیقت تنها دارایی او که از وی نگرفته بودند یک تفنگ برنو بود که لحظه‌ای آن را از خود جدا نمی‌کرد، مثل اینکه می‌ترسید آن را هم از وی بگیرند. در تمام مدتی که من در نزد او بودم این تفنگ را در دست داشت. چهره اش غمگین و صدایش گرفته و بغض‌آلود بود دیگر از رفتار و گفتار با صلابت و مردانه و روحیه‌ی شکست‌ناپذیری که داداش بیک در زندان داشت کمترین اثری بر جای نمانده بود. با اینکه از ملاقات با من خوشحال به نظر می‌رسید اما اثری بر اندوه و ناراحتی عمیق او نداشت. به شدت از پیشه‌وری و حکومت او انتقاد می‌کرد و حتی دشنام‌های رکیک می‌داد. نسبت به همه‌ی رهبران حزب توده که شامل خود من نیز می‌شد بدبین بود و می‌گفت شما ما را تنها گذاشتید و به ما خیانت کردید... چند ماه بعد پیشه‌وری و رهبران فرقه، هنگام فرار از کشور، این بینوا را دست و پا بسته تحویل دولت دادند و آنها نیز پس از یک محاکمه صحرایی وی را محکوم به اعدام کردند و به دار آویختند. سرنوشت بسیاری دیگر از افراد این دسته یعنی کادرهای سابق حزب توده نیز

بهتر از او نبود. شکیبا، این آموزگار ساده دل بشردوست را قطعه قطعه کردند، فرضی را با دشنه و چاقو سوراخ سوراخ ساختند، زوولون را پس از بریدن گوش و بینی و تجاوز به همسرش در حضور او، سربریدند و جسدش را به دور شهر گرداندند. تنها دو سه نفر از اینها اجازه یافتند همراه رهبران فرقه و مهاجران به آن سوی مرز فرار کنند و جان خود را نجات دهند. [۱۶]

علاوه بر کمیته‌ی ایالتی حزب توده، شورای متحده‌ی مرکزی کارگران و کشاورزان که زیر نظر بی‌ریا قرار داشت را باید در این گروه محسوب نمود اگرچه بی‌ریا وقتی به پیشه‌وری و فرقه‌ی دموکرات پیوست از پیشه‌وری هم فرقه‌ای تر شد ولی او یک استالینیست به تمام معنا بود. خلیل ملکی در خاطرات خود می‌نویسد عکس بزرگی از استالین در دفتر شورای متحده مرکزی، بالای سر بی‌ریا نصب شده بود که سرانجام به زحمت پایین تر آورده شد و درکنار پنجره نصب گردید. بی‌ریا فرمانده ی بی‌سواد و مقتدر بلامنازع شورای متحده‌ی تبریز مانند همقطار ارشد خود روستا در تهران، استالینیست متعصبی بود. [۱۷]

با وجود این حزب توده دارای قوی‌ترین سازمان کارگری در آذربایجان بود. ملکی درجای دیگر در این باره می‌نویسد: طبقه‌ی کارگر آذربایجان یکپارچه در اختیار ما بود. با همت غلام یحیی دربخشی از روستاهای آذربایجان، دهقانان به سوی حزب گرویده بودند و با تجدید سازمانی که به عمل آمده بود بنا بود غلام یحیی از مرکز تبریز تمام روستاها را تجهیز کند و در سازمان دادن شهرستان تبریز نیز رفقا را یاری دهد. [۱۸]

این بود اوضاع نیروی انسانی فرقه‌ی دموکرات آذربایجان، جا دارد درباره‌ی ارتش فرقه و حکومت آذربایجان نیز اطلاعاتی داشته باشیم. زیرا ترکیب نیروهای ارتش آذربایجان در واقع تابعی از ترکیب نیروها در داخل کل فرقه بود و بیشتر مشکلات و برخوردهای فکری موجود در فرقه را در دستگاه نظامی با برخوردهای نظامی انعکاس می‌داد. به اظهارات تفرشیان که یکی از افسران دوران حکومت پیشه‌وری در آذربایجان بود توجه کنید:

”نیروهای مسلح آذربایجان شکل‌های گوناگون داشت. افسران هم چهار نوع بودند. در زمان قیام عده‌ای از اعضای فرقه‌ی دموکرات یا رهبران اتحادیه‌های کارگری و دهقانی که با عده‌ای چریک زیر دست خود در قیام شرکت کرده بودند، درجه‌ی افسری داشتند که خودشان به خود داده بودند و سپس این درجه‌ها از طرف فرقه تایید شده بود. آنها آموزش نظامی ندیده و در حقیقت در جریان حوادث، افسر شده بودند که موسوم

به افسران فدایی بودند. عده‌ای دیگر از افسرها مسئولین حزبی بودند که به عنوان رهبرسیاسی یا مسئولان اداری به قسمت‌ها فرستاده شده بودند که فرقه به آنها درجه‌ای افسری داده بود. عده‌ای هم افسرانی بودند که دردانشکده‌ی تازه تاسیس فرقه آموزش دیده بودند. درست پس از قیام در آذربایجان، دانشکده‌ی افسری تاسیس شد. عده‌ای را پس از دوماه آموزش با درجه‌ی ستوان دوم یا ستوان سوم افسر کردند. عده‌ای هم ما بودیم که با درجه‌های خود از ارتش ایران آمده و به ارتش آذربایجان پیوسته بودیم. تعداد ما حدود هفتاد نفر بود که ستون فقرات ارتش را تشکیل می‌دادیم. به این ترتیب چهار نوع افسر در ارتش آذربایجان خدمت می‌کرد که ضوابط استخدامی مشخصی نداشتند.

” افسران فدایی هیچ کس را قبول نداشتند و مدعی بودند که حکومت را به زور اسلحه گرفته‌اند و خود را مالک حکومت می‌دانستند و چون فکر می‌کردند درجه‌هایشان را در میان خون و انقلاب گرفته‌اند، در نتیجه از بقیه معتبرترند. ما خود را تحصیل کرده، آموزش دیده و در نتیجه خود را برای اداره‌ی قوای مسلح صالح‌تر از دیگران می‌دانستیم. این وضع نابسامان انضباط ارتش را به خطر می‌انداخت. در فرقه‌ی دموکرات ما را به نام افسران فارس (فارس افسر لر) می‌شناختند، در واقع، یک درجه ترفیع داده بودند که خود این مطلب هم اشکالات تازه‌ای در میان خود افسران ایجاد کرد. زیرا افسرانی که از ارتش ایران جدا شده بودند یک دست نبودند. عده‌ای در قیام خراسان شرکت کرده بودند. عده‌ای هم در لشکر قبلی آذربایجان خدمت کرده و بعد از تسلیم پادگان‌های آذربایجان به ارتش جدید پیوسته بودند. عده‌ای هم اصولاً دید یا سابقه‌ی سیاسی نداشته یا از روی احساسات یا به علل شخصی در آذربایجان مانده بودند که بعضی از آنها حتی وضع مشکوکی داشتند. حال با توجه به این ناهمگونی‌ها باید به این وضع سرو سامان داد.

سرانجام روزی همه‌ی ما را به باشگاه افسران دعوت کردند. در آنجا کنفرانسی با حضور آقایان پیشه‌وری، بی‌ریا و کاویان، وزیر جنگ تشکیل شد. جلسه با سخنرانی پیشه‌وری افتتاح شد. او پیشنهاد کرد که این قضیه با نظر خود افسران و به شکل دموکراتیک حل شود. ولی کار به جنجال و فحاشی پیشه‌وری به یکی از افسران کشیده شد. در آن زمان ناآگاهانه یا از روی بدبینی، تبلیغات شدیدی علیه ما (فارس افسر لر) رواج داشت. در مواردی حتی به رفقای ما تیراندازی شد. سرگرد صفوت فرماندهی وقت دانشکده‌ی افسری، در محل خدمت کشته شد. سرگرد خلعتبری فرماندهی هنگ توپخانه را از پشت به گلوله بستند که خوشبختانه براثر ناشی‌گری و سراسیمگی ضارب و زیرکی خلعتبری همه‌ی

تیرها به خطا رفت و فقط پایش کمی جراحات برداشت. به هرحال دریک چنین فضایی آن جلسه تشکیل شد و با شعارهای تهدید آمیز افسران فدایی خاتمه یافت. پس از آن، سرهنگ پناهیان که به جای آذر، رئیس ستاد ارتش آذربایجان بود پیشنهاد کرد که هماهنگ کردن افسران قوای انتظامی به کمیسیونی متشکل از چند افسر و چند عضو کمیته مرکزی فرقه واگذار شود که تصویب شد و به طور موقت اختلافات پایان یافت. این کمیسیون تصمیم‌های دیگری نیز در مورد اداره و سازماندهی ارتش گرفت که دیگر مجال اجرا نیافت. [۱۹]

همچنان که در بخش‌های پیش گفته شد سندیکاهای کارگری و دهقانی در آذربایجان بسیار قوی بود. در سال ۱۳۲۴ رهبری بزرگترین سندیکای کارگران در اختیار محمد بریا بود او در جلسه مؤسس فرقه که در تاریخ بیست و دوم شهریور همان سال تشکیل شد اعلام نمود که سندیکاهای کارگری آذربایجان رهبری فرقه‌ی دموکرات را می‌پذیرند.

کمی نگذشت که فرقه‌ی دموکرات تبدیل به یک سازمان عظیم توده‌ای گردید. فرقه‌ی دموکرات یک حزب نبود در واقع یک جبهه بود، جبهه‌ای که تمام طبقات از جمله خان، دهقان، پولدار، کارگر، کارفرما، پیشه‌ور، روشنفکر و . . . را در خود جمع کرده بود. به طوری که روزنامه‌ی

"آذربایجان" که در تبریز انتشار می‌یافت در تاریخ بیست و سوم ژانویه سال ۱۹۴۶، اطلاع داد که تا اواخر سال ۱۹۴۵، تعداد اعضای حزب دموکرات آذربایجان به مرز هفتادوپنج هزار نفر رسیده است که متشکل از شش هزار نفر کارگر، پنجاه و شش هزار نفر دهقان، دو هزار نفر روشنفکر، سه هزار نفر پیشه‌ور و کاسب کار، دو هزار نفر بازرگان، پانصد نفر مالک و صد نفر روحانی بودند. [۲۰]

تغییر موضع، فدارالیسم یا خود مختاری

پیشه‌وری رهبر فرقه‌ی دموکرات در باره‌ی نهضت خود می‌نویسد: "هدف ما مبارزه با استبداد و ارتجاع است. بزرگترین وظیفه‌ی آزادیخواهان، مبارزه برای ایجاد انجمن‌های ایالتی و ولایتی و گرفتن اختیارات داخلی و فرهنگی است. این اتحاد و اتفاق، گذشت و فداکاری می‌خواهد. فرزندان خلف آذربایجان برای گرفتن حقوق و آزادی متحد شوید این است شعار امروز ما [۲۱] " یا در جای دیگر می‌نویسد: "وظیفه‌ی فرقه‌ی دموکرات، آزادی ملی مردم آذربایجان است [۲۲]" اما همین که کمی از - به قدرت رسیدن حزب دموکرات و پیشه‌وری گذشت بیشتر مسائل، حول مقوله‌ی زبان ترکی و تفاوت آذربایجانی‌ها با مردم سایر نقاط ایران بود و

درواقع به قول برخی از همکاران قدیم پیشه وری و به شهادت تاریخ، پیشه وری حتا به " شوونیسم آذری" نزدیک شد و به جای سعی در ایجاد اتحاد میان همه ی زحمتکشان، آزادی خواهان و عناصر ضد استعمار در سراسر کشور ایران و ایجاد جبهه ی واحدی برای مبارزه با امپریالیسم و سرنگون ساختن پایگاه های داخلی آن، تظلمات مامورین دولتی علیه مردم آذربایجان را به سایر اقوام به ویژه قوم فارس نسبت داد و اختلاف بین فارس و ترک را دامن زد، او می نویسد: " . . . مردم ما خلقی بزرگ و قهرمان است . این خلق به هیچ وجه شباهتی به مردم تهران، اصفهان و سایر نقاط ایران ندارد . . . او فارس نیست و با فارسها تفاوت دارد [۲۳] . " در سخنان و نوشته های پیشه وری نمونه های دیگری از این قبیل می توان یافت. [۲۴]

وانگهی پیشه وری در موارد متعددی مسأله ی جدایی از ایران را به طور تلویحی مطرح می ساخت که خوشایند حکومت مرکزی نبود، " . . . حکومت تهران باید بداند که بر سر دو راهی قرار گرفته است، آذربایجان راه خود را انتخاب نموده و به سوی آزادی و دموکراسی پیش خواهد رفت. چنانچه تهران راه ارتجاع را انتخاب کند، خدا حافظ، راه در پیش، بدون آذربایجان به راه خود ادامه دهد. این است آخرین حرف ما [۲۵] " در جای دیگری چنین می نویسد: آذربایجان ترجیح می دهد به جای اینکه با بقیه ی ایران به شکل هندوستان اسیر درآید، برای خود ایرلندی آزاد شود [۲۶] " و یا پس از برقراری حکومت ملی در آذربایجان چنین می نویسد: " ما به استقلال و تمامیت ایران به دفعات اعتراف کرده ایم، اما تهران برای بر هم زدن این استقلال هر روز دست به حیلہ ی جدیدی می زند. اگر کار بدین منوال پیش برود ، ما چاره ای جز اینکه تماماً از تهران جدا شده و دولتی مستقل تشکیل دهیم نداریم. [۲۷]"

این حق مردم آذربایجان بود که به دنبال حکومت مرکزی در کام ارتجاع نیفتد. اما محاسبات پیشه وری نسبت به اتحاد جماهیر شوروی و سیاست های جهانی و نیروهای داخلی درست نبود و با وجود تجارب طولانی خود، چه در نهضت جنگل و چه در حزب کمونیست ایران و چه در جنبش های سندیکایی، چپ روی کرد و به نیروی خارجی تکیه کرد و به امر سازش اتحاد جماهیر شوروی با قدرت حاکم در ایران اندیشه نکرد، حال آنکه نخستین بار نبود که اتحاد جماهیر شوروی بر سر منافع خود کسانی را که به او اتکا کرده بودند به قعر دره ی نیستی می انداخت، باید گفت بار آخر نیز نخواهد بود و نیست، افزون بر این داشتن آرمان های پیشرو، دلیل بر عملی ساختن آنها نیست، گوش فرا دادن به حرفها و

سخنرانی‌های خوب، جایگاه خود را دارد، اما باید بر کردار و کنش افراد قضاوت کرد، فرقه‌ی دموکرات باید با طرح شعاراستقرار انجمن‌های ایالتی و ولایتی درهمه‌ی شهرستان‌های ایران خود را از منفرد ماندن و نهضت را از به انحصار کشیده شدن می‌رهانید. بنا به قول خود روس‌ها وقتی در تابستان ۱۹۴۶، مردم تقاضا نمودند دستگاه‌های دولتی، ژاندارمری و پلیس تصفیه شوند و آزادی‌های دمکراتیک تامین گردند... این خواسته‌ها در سایر نواحی ایران نیز مورد پشتیبانی قرار گرفت. [۲۸] اگر چنین بود که اسناد و مدارک دیگر نشان می‌دهد و غیر از این نبود پس چرا نهضت آذربایجان در پوسته‌ی خود باقی ماند و به چپ‌روی پرداخت، حزب توده و فرقه هردو دارای عقاید سوسیالیستی بودند. درحالی که مرام سوسیالیستی خواستار انترناسیونالیسم است، چگونه می‌شد چنین جنبش بزرگی را فقط به آذربایجان محدود کرد. حال آنکه مصدق بدون نام بردن از سوسیالیسم در این باره نیز سخن‌هایی بیان کرده است که زیربنای عقاید و آرای فکری مترقی او را نشان می‌دهد، وی درباره‌ی درخواست خود مختاری فرقه‌ی دموکرات آذربایجان گفت: “هیچ نمی‌توان گفت که در یک مملکت یک قسمتش فدرال باشد و یک قسمت دیگری دولت مرکزی باشد. بنده هیچ مخالف نیستم که مملکت ایران دولت فدرال شود. شاید دولت فدرالی بهتر باشد که یک اختیارات داخلی داشته باشد بعد هم با دولت مرکزی موافقت کند و دولت مرکزی هم جریان بین‌المللی را اداره کند، ولی هر تغییری در قانون اساسی باید با رفراندوم عمومی باشد. [۲۹]”

همان‌طور که گفتیم کمیته‌ی ایالتی حزب توده در آذربایجان به هنگام تشکیل فرقه به آن می‌پیوندد و رهبری حزب توده بدون اینکه در مقابل این یاغی گری مقاومتی جدی از خود نشان دهد با ارسال یک نامه به مقامات شوروی خود را آسوده می‌کند و خود به تدریج مدافع فرقه می‌شود. درواقع بیشتر تقاضاهای فرقه‌ی دموکرات مشروع و قابل دفاع بودند، به همین علت افراد و نیروهای سیاسی متعهد و مترقی قادر نبودند آنها را زیر پا بگذارند. چنانچه حزب ایران که دارای افکاری سوسیالیستی و سوسیال دموکراسی بود، از نهضت آذربایجان پشتیبانی و آن را تایید می‌کند؛ الله یار صالح رهبر حزب ایران، در یک جلسه‌ی سخنرانی، جام خود را به سلامتی نهضت آذربایجان بلند می‌کند و این عمل سالیان دراز مستمسکی می‌شود در دست دربار پهلوی برای حمله به حزب ایران و مصدق.

حزب ایران نیز که از برخی روشنفکران میهن پرست تشکیل شده بود که حتی مدتی بعد، همکاران نزدیک و با وفای دکتر مصدق شدند؛ از

تقاضاهای مشروع فرقه پشیبانی کردند. تعداد بسیاری از روزنامه‌ها، روشنفکران مؤثر در عرصه‌ی سیاسی کشور و برخی از نمایندگان مجلس شورای ملی به فرقه‌ی دموکرات آذربایجان حق دادند و از آن پشیبانی کردند. رسانه‌های گروهی آن روزایران، حتی جرأید مرتجع شاهد این مدعا بودند. و در واقع همه‌ی رسانه‌ها از تقاضای مشروع آذربایجان طرفداری می‌کردند و لزوم تعمیم این اصلاحات را به تمام ایران ضروری می‌دانستند. [۳۰]

نارضایتی مردم از " فدایی "

به هر روی رفتار مأمورین و مقامات دولت آذربایجان با مردم رضایت بخش نبود و به جای جلب توجه و کسب اعتماد مردم هر روز که می‌گذشت بر نارضایتی‌ها و مخالفت مردم افزوده می‌شد. محاکمه‌ی خلاف کاران در آذربایجان در دوران فرقه بی‌شبهت به محاکمات استالین نبود و این برای عوامل و مقامات و مباشرین فرقه‌ی دموکرات مباحثات نیز داشت. اعدام مخالفین در همه‌ی شهرها و روستاهای آذربایجان معمول و مرسوم شده بود و متأسفانه بسیاری از کمونیست‌های سابق و اعضای انجمن ایالتی حزب توده مباشرین این دادگاه‌ها بودند مانند فریدون ابراهیمی عضو پنجاه و سه نفره دادستان کل حکومت آذربایجان شده بود. [۳۱]

فرقه با هر گونه اعتراض کارگری شدیداً مبارزه می‌کرد و آن را خلاف قوانین و امنیت و پیشرفت آذربایجان می‌دانست. آرمان‌های خوب دموکراسی و آزادی خواهی و سوسیال دموکراسی با استالینیسم آغشته شده بود و در عمل به چنان حکومت وحشتناک و سختگیری تبدیل شده بود که هر روز ترس مردم از حکومت و عواملش بیشتر می‌شد. برخی از جمله باقر امامی که از رفقای نزدیک، در دوران زندان و هم‌عقیده‌ی پیشه‌وری بود و حزب توده را قبول نداشت، شرح می‌دهد که در منزل پیشه‌وری که مقر حکومت آذربایجان نیز بود جشن خوشگذرانی برپا می‌گردید [۳۲] و پلیس مخفی استالین در همه جا حضور داشت و بر همه چیز نظارت دقیق ذره بینی می‌نمود. [۳۳]

اختلاف اصلی بر سر چه بود؟

در آن زمان اختلاف بین اتحاد جماهیر شوروی و ایران در سه موضوع مهم خلاصه می‌شد:

- مسأله‌ی نفت شمال
- خروج قشون شوروی از ایران

– حل مسأله‌ی آذربایجان

با توجه به مذاکرات و نامه‌هایی که بین ایران و اتحاد جماهیر شوروی در آن سال‌ها رد و بدل شده است چنین می‌توان نتیجه گرفت که مهم‌ترین عامل عمده و اساسی، مسأله‌ی نفت شمال بوده است.

تأخیر در خروج قشون شوروی از ایران و اصولاً پشتیبانی و حتی به وجود آوردن دولت خود مختار در آذربایجان هردو وسیله‌هایی برای به دست آوردن امتیاز نفت، در اختیار اتحاد جماهیر شوروی بودند. سرانجام مسأله‌ی نفت در پی قرارداد قوام – سادچیکف [۳۴] به تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی تثبیت پیدا می‌کند، در تاریخ بیست و چهارم آوریل ۱۹۴۶ برابر با چهارم فروردین ۱۳۲۴ برای رسیدگی به این مسائل، دستور جلسه‌ای به مجلس پانزدهم تقدیم می‌شود [۳۵] و قشون شوروی از ایران خارج می‌شود و مقامات شوروی اظهار می‌دارند: مسأله‌ی آذربایجان امری داخلی است ترتیبی مسالمت آمیز برای اجرای اصلاحات بر طبق قوانین موجود و با روحیه خیرخواهی نسبت به اهالی آذربایجان ما بین دولت و اهالی آذربایجان داده خواهد شد. [۳۶]

قوام السلطنه

در این میان نباید به نقش قوام کم بها داد. او از سیاست جهانی و اختلاف بین آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی که پس از مرگ فرانکلین دلانو روزولت در دوازدهم آوریل سال ۱۹۴۵ کم کم به وجود آمده بود، به نحو جالبی استفاده کرد. به قول خلیل ملکی "قوام با کمال هوشیاری مواظب و مراقب اوضاع بود و از عقب نشینی شوروی‌ها و فرقه‌ی دموکرات سواستفاده کرد و تمایل داشت که آن را به حساب خود بگذارد؛ تمام کسانی که از نزدیک شاهد اوضاع بودند می‌دیدند که او می‌رقصد [۳۷]". او با پا درمیانی آمریکا و با توجه به اولتیماتوم بیست و یکم آوریل ۱۹۴۶ ترومن به دولت شوروی در خصوص خروج نیروهای شوروی از ایران، مسأله‌ی نفت شمال را به حل مسأله‌ی آذربایجان گره زد. اتحاد جماهیر شوروی پس از این قول و قرارها با حکومت ایران همه‌ی کمک‌های استراتژیک یعنی وسایل جنگی و مستشارانی را که در اختیار حکومت آذربایجان گذارده بود، پس گرفت و یک بار دیگر مصلحت خویش را برتر از مصلحت نهضت‌های آزادی خواه تشخیص داد.

موافقت نامه

در تاریخ چهارم آوریل ۱۹۴۶ موافقتنامه‌ی ایران و شوروی بر سر نفت شمال به امضا رسید.

همزمان با انعقاد این قرارداد، احمد قوام با رهبران حزب دموکرات آذربایجان به مذاکره پرداخت. پس از مذاکره‌ی بسیار طولانی، سرانجام موافقتنامه‌ای در تاریخ سیزدهم ژوئن سال ۱۹۴۶ به امضا رسید که در آن تشکیل شورای اداری در آذربایجان ایران برای اداره‌ی استان، به شکل استانداری با شرکت نمایندگان سازمان‌های ولایتی و شورای عالی انجمن‌های ولایتی پیش‌بینی شده بود. دولت ایران موظف شده بود تا به تصویب رسیدن قانون جدید، انجمن‌های ولایتی منتخب در سال ۱۹۴۵ را به رسمیت بشناسد. بنا به شرایط تعیین شده در موافقتنامه، شورای اداری می‌بایست از طرف انجمن‌های ولایتی و ایالتی آذربایجان انتخاب و به تایید دولت ایران برسد. شورای اداری مذکور می‌بایست زیر نظر و تحت کنترل انجمن‌های ولایتی کار کند.

دولت موافقت کرد که $\frac{4}{3}$ در آمد حاصله در آذربایجان به مصرف نیازهای آن استان برسد و فقط $\frac{1}{4}$ آن به خزانه‌ی دولت مرکزی به منظور تامین مخارج عمومی دولت ایران واریز شود. طبق مفاد موافقتنامه، دولت ایران تقسیم اراضی آذربایجان را میان دهقانان مورد تایید قرار می‌داد. در مورد تقسیم زمین‌های مالکین بین دهقانان مقرر شد که کمیسیونی تشکیل گردد و به موضوع رسیدگی کند. در موافقتنامه تعیین شده بود که "در مدارس متوسطه و عالی آذربایجان به دو زبان آذربایجانی و فارسی تدریس شود، در ضمن دولت ایران موافقت کرد که این حق در مورد سایر اقلیت‌های ملی مانند کردها، ارامنه و آسوری‌ها نیز اجرا شود که کودکان آنها تا کلاس پنجم ابتدایی به زبان مادری خود تحصیل کنند.

افزون بر این، قرار شد دولت ایران در عرصه‌ی سیاسی و اجتماعی در سراسر کشور ایران دموکراسی برقرار سازد. دولت ایران به خصوص موظف گردید که پس از افتتاح مجلس دوره‌ی پانزدهم قوانین جدیدی بر اساس اصول دموکراسی به تصویب برساند.

به این ترتیب، موافقتنامه‌ی بین دولت ایران و فرقه‌ی دموکرات آذربایجان، دستاوردهای اساسی دموکرات‌های آذربایجان را محفوظ داشته و دموکراتیزه کردن قانون انتخابات در آن پیش‌بینی شده بود.

در مورد مسأله‌ی نفت شمال، شرکت مختلط آمریکایی‌ها، از دادن چنین امتیازی خرسند نبودند. "ژرژ آلن" در یازدهم سپتامبر ۱۹۴۵ طی مصاحبه‌ای می‌گوید: "ایرانیان صاحب خانه و در امور کشور خود مختار هستند؛ آنها آزادی کامل برای رد یا قبول قرارداد قوام - سادچیکف را دارند و اگر تصمیم به رد کردن آن بگیرند دولت آمریکا در مقابل هر گونه رویه تهدید آمیز و ارعابی که شوروی‌ها پیش

گیرند به ایران کمک و مساعدت خواهد کرد. [۳۸]

مسافرت پیشه‌وری به تهران، پیش از اینکه نیروهای شوروی از آذربایجان خارج شوند، یعنی هشتم اردیبهشت ۱۳۲۵، اعزام هیات دولت به ریاست مظفر فیروز به آذربایجان در تاریخ بیست و یکم خرداد ۱۳۲۵ و انعقاد موافقتنامه‌ی رسمی بین فرقه‌ی دمکرات و دولت قوام در روز بیست و سوم خرداد ۱۳۲۵، چنان امیدواری به پیشه‌وری داد که نوشت: اگر آقای قوام السلطنه در سراسر عمر خود هیچ کاری هم انجام نداده باشد، تنها این اقدام وی که تقاضای ما را در باره‌ی زبان آذربایجانی صمیمانه پذیرفت احترام عمیق و قلبی مردم ما را نسبت به خود جلب کرد و تا مدارس ملی ما برپاست نام او نیز در کنار نام سران قهرمان فرقه و خلق ما بر زبان نسل‌های آینده جاری خواهد بود. [۳۹]

دقیقاً یک ماه قبل از جریان اعتصاب بیست و سوم تیرماه سال ۱۳۲۵ خوزستان که به صفوف کارگران اعتصابی حمله شد حزب توده درتایید سیاست دولت قوام که درارتباط با مسئله‌ی آذربایجان قرار می گرفت در اعلامیه‌ای در باره‌ی قوام چنین داد سخن می دهد: "ما چون ایشان (قوام) را مصمم به اصلاحات اساسی دموکراتیک در کشور ایران می - ببینیم و عملیات چند ماهه‌ی اخیرایشان نیز موید این معناست، وظیفه‌ی میهن پرستی خود می‌دانیم که با تمام نیروی خود، ایشان را تقویت نماییم. [۴۰]"

اما درواقع قوام همه‌ی زمینه‌ها را برای قلع و قمع فرقه‌ی دموکرات فرا هم آورده بود. توافق روسیه و آمریکا و انگلیس را داشت و درپی فرصتی مناسب می گشت. به طوری که می خواست از مسئله‌ی آذربایجان و توازن نیروهای داخلی به نفع خود استفاده کند. گزارش یکی از وابسته‌های نظامی انگلیس حاکی است که قوام به مدت چند ماه به تقاضای وزیر جنگ برای اشغال زنجان جواب رد داده بود. [۴۱]

قوام، درنوزدهم آذرماه سال ۱۳۲۵ فرمان حرکت نیروهای پشتیبانی را به آذربایجان صادرکرد. در زنجان و میانه مقاومت نیروهای فرقه‌ی دموکرات با قوای دولتی بالا گرفت و درچند مورد قوای دولتی مجبور به عقب نشینی شدند.

درست در همان روز که قوام دستور حمله به آذربایجان را صادر کرد، پیشه‌وری دستور مقاومت علیه قوای دولتی را اعلام کرد و گفت: " باید به حکومت مرتجعین و خائنین و دیکتاتورها و جلادان خون آشام پایان داد. [۴۲]" مسئولین سیاسی شوروی به طوررسمی به پیشه‌وری

دستور دادند که نیروهای مسلح آذربایجان نباید در برابر نیروهای دولت مرکزی مقاومت کنند و پیشنهاد کردند که فقط تعداد انگشت شماری از سران فرقه به خاک شوروی پناهنده شوند. [۴۳]

روز بیستم آذر ماه سال ۱۳۲۵، نیروهای فدایی در مناطق مختلف شکست خوردند و عقب نشینی کردند. روز بیستم و بیست و یکم آذرماه عده ای از آزادیخواهان و سران فرقه که حاضر نبودند دست بسته تسلیم دشمن شوند، جهت کسب تکلیف به قلی اف کنسول شوروی در تبریز مراجعه کردند. کنسول با صراحت به آنها گفت: "نیروهای دولتی برای نظارت در امر انتخابات به آذربایجان می آیند و با شما کاری ندارند. شما همچون گذشته به کار خود مشغول باشید. آنها به ما قول داده اند که با مردم آذربایجان رفتار مسالمت آمیزی خواهند داشت و چون مسئولین سیاسی شوروی در تبریز اطلاع یافتند که ممکن است عده ای دست به عملیات پارتیزانی بزنند، از این اقدام به طور جدی جلوگیری کرده و به آنها اظهار داشتند، در آذربایجان نباید هیچگونه برخورد نظامی پیش آید، چنانچه خود را در معرض خطر می بینند می توانند به خاک شوروی پناهنده شوند. به همین دلیل برخلاف تصمیم اولیه، به جای عده ای انگشت شمار ستون های منظمی از سربازان و فداییان به خاک شوروی عقب نشینی کردند، چنانچه در سال ۱۳۲۶ روزنامه های باکو تعداد پناهندگان آذربایجان را نزدیک به هفتاد هزار نفر نوشتند.

از همان روز بیست و یکم آذرماه سال ۱۳۲۵، کشتار و غارت بی رحمانه در سراسر آذربایجان آغاز شد. [۴۴] به قول خلیل ملکی پانزده هزار نفر [۴۵] و به قول نویسندگان گذشته چراغ راه آینده، بیست هزار نفر [۴۶] در این حمله کشته شدند.

نویسندهی کتاب "کارنامه مصدق و حزب توده" این رقم را چهل هزار نفر اعلام می کند [۴۷] و دکتر کشاورز این عده را شانزده هزار نفر برآورد می کند. [۴۸]

این چنین می توان نتیجه گیری کرد که آذربایجان باید خود را به کلی از آذربایجان شوروی و از سیاست اتحاد جماهیر شوروی جدا می کرد و نسبت به عدم جدایی آذربایجان از ایران هیچ گونه شکی باقی نمی گذاشت. اگر چه نحوه ی تشکیل فرقه ی دموکرات در آذربایجان این موضوع را ضربه پذیر ساخته بود، اما آذربایجان باید در کنش سیاسی نشان می داد که نهضت آذربایجان جزیی از نهضت آزادی مردم ایران است و در محدوده ی ایران به عنوان یک واحد جدا ناپذیر از ایران باقی خواهد ماند. این موردی است که در بسیاری موارد اجرا نشد و هر وقت اختلاف پیشه وری با دولت مرکزی بالا می گرفت از آن به عنوان حربه ی

تبلیغاتی استفاده می‌کرد. اتحاد جماهیر شوروی به عنوان همسایه‌ی ایران، اگر واقعاً مدافع آزادی و رهایی زحمتکشان ایران بود باید از درخواست نفت شمال خودداری می‌کرد و نهضت آزادیخواهی را به منافع خود ترجیح می‌داد و با صدای بلند می‌گفت: "اودرهمسایگی خود ایرانی مستقل از دخالت بیگانگان، آزاد و دموکراتیک می‌خواهد و بس و نظری به آذربایجان ایران و نفت ایران ندارد و حاضراست هرگونه کمکی بدون قید و شرط به ایران برای استفاده از منابعش بکند، کمکی که بعدها به شاه و نه به مردم ایران کرد و می‌کند..." [۴۹] اگر اینگونه می‌شد مردم ایران و مردم ستمدیده‌ی آذربایجان قربانی سیاست استالین نمی‌شدند و تحریکات آمریکا و انگلیس به این سیاست دامن نمی‌زد.

درمورد پیشه‌وری قضاوت‌ها گاهی بسیار ناجوانمردانه و دوراز واقع است. نگارنده هنگام تهیه‌ی کتاب جنبش سندیکایی ایران، کارهای او را از ابتدا دنبال کرده است، مبارزاتش را تا حدی که قادر بوده است واسناد وجود داشت، مطالعه کرده است. او زحمت کشی بود که در کلاسهای عملی آزادیخواهی سوسیال دموکراتهای باکو و قفقاز به مبارزه برای رهایی طبقه‌ی زحمتکش ایمان آورده بود، چه در نهضت جنگل و چه در حزب کمونیست ایران و مبارزات سندیکایی، چه در زندان رضا شاه و در زمانی که روزنامه‌ی آژیر را اداره می‌کرد، هرگز با قدرت دولتی سازش نکرد و هرگز دست از ایمان و اعتقاد خود برنداشت. در نوشته‌های او آزادیخواهی و دموکراسی و رهایی کارگران زحمت کش از استثمار، استعمار و ارتجاع از اهمیت به سزایی برخوردار است.

در جریان آذربایجان، مسأله بسیار پیچیده تر و سخت تر از آن بود که -ازعهده‌ی پیشه‌وری بر آید و درواقع او در میان کشاکش سازشهای قدرت های بزرگ منهدم شد. کارهایش در آن دوره خالی از اشتباه و تناقض نبود. در این نوشته اشتباهات او بدون تعصب و غرض ذکر شده است. اما دور از شرافت و انسانیت است که مبارزات این مبارز با ارزش فقط درمسأله‌ی آذربایجان نگریسته شود و قضاوت‌های نادرستی انجام گیرد. قضاوت‌هایی که بیشتر از تبلیغات دربار پهلوی و با قی مانده‌های او یا از افکار دگم ضد کمونیستی نشات می‌گیرد. در اینجا از قول دکتر کشاورز واقعه‌ای نقل می‌شود که درواقع نشان دهنده‌ی تداوم خط میهن پرستی و آزادیخواهی پیشه‌وری است چیزی که سرانجام جان بر راهش گذارد. "در یک میهمانی شام که به افتخار پیشه‌وری و رؤسا و افسران ارتش فرقه‌ی دموکرات آذربایجان ایران از طرف باقراف دبیر کل حزب کمونیست آذربایجان شوروی در باکو مهیا شده بود، باقراف ضمن

سخنرانی خود گفت:

بزرگترین اشتباه و در عین حال علت شکست فرقه این بود که به اندازه‌ی کافی بر وحدت آذربایجان شوروی و ایران تکیه و تاکید نکرد.

چند نفر از افسران ایرانی که به فرقه پیوسته بودند و در این میهمانی شرکت داشتند برایم تعریف کردند که پیشه‌وری به عنوان رهبر فرقه در پاسخ به باقراف، در سخنرانی خود چنین گفت:

برعکس نظر رفیق با قراف من عقیده دارم که بزرگترین اشتباه ما و علت شکست نهضت ما، این بود که ما به اندازه‌ی کافی بر وحدت خدشه ناپذیر آذربایجان ایران با ایران، روی وحدت و همبستگی ما با تمام ایران و مردم آن جدایی نا پذیر بودن آذربایجان ایران از ایران تاکید نکردیم.

کسانی که مانند من پیشه‌وری را از نزدیک می‌شناسند، می‌دانند که شخصیت و شهامت او چنان بود که برای ابراز حقیقت و اظهار عقاید خود از کسی ترس و باک نداشت. پس از سخنان پیشه‌وری، باقراف آشفته و متغیر شد و خطاب به پیشه‌وری گفت: "او تور کیشی" یعنی "مردک بنشین" و به این طریق به پیشه‌وری توهین کرد. به هر روی پیشه‌وری مرد آزاده‌ای بود، بعد از این و اقله چه گفتگوهای رخ داد شاید روزی معلوم شود. آنچه مسلم است، پیشه‌وری از آن تاریخ مورد کینه‌ی با قراف و عمال او قرار گرفت و چندی نگذشت که اتومبیل او با یک کامیون "تصادف" کرد، او با غلام یحیی، در اتومبیل بود و کنار راننده نشسته بود، پیشه‌وری زخمی شد، او را به بیمارستان بردند و کسانی که به ملاقات او رفته بودند می‌گفتند که خطری متوجه او نیست ولی پیشه‌وری همان شب در بیمارستان "درگذشت". چندی پس از مرگ استالین در زمان خروشچف، با قراف به طور علنی محاکمه و محکوم به اعدام شد از قرار معلوم او اقرار کرد که از سال‌های ۱۹۲۰ تا مرگ استالین در سال ۱۹۵۳ حدود بیست و پنج هزار نفر را کشته است. پیشه‌وری یکی از آنها بود. [۵۰]

نتیجه گیری

به هر روی اگر فرقه‌ی دموکرات ایستادگی می‌کرد و افرادی مانند حاج علی شبستری و سلام الله جاوید تسلیم نظرات قوام نمی‌شدند و برای شاه تلگراف نمی‌فرستادند؛ اگر پیشه‌وری به هر قیمت شده خاک میهن را ترک نمی‌کرد تعداد کشته شدگان بیش از این نمی‌شد. اگر پیشه‌وری، مبارزی که از نوجوانی پرچم آزادی خواهی و ترقی خواهی را برداشته بود به جای "زیر ماشین رفتن" در آذربایجان شوروی و کشته شدن روی

تخت بیمارستان توسط مأمورین «ک. ژ. ب» در میدان جنگ آذربایجان کشته می شد، نهضت آزادی خواهی آذربایجان سیر طبیعی خود را طی کرده بود، حتی اگر شکست می خورد با عزت و شرافت شکست خورده بود و این درسی برای مبارزات آینده مردم ستمدیده ایران بود. هرچند که امروز باید همه جنبه های مبارزاتی آن نهضت، به ویژه سرسپردگی به بیگانه درس بزرگی برای همه مبارزین و آزادیخواهان مترقی، ملی و جمهوری خواه ایران باشد. در باره ی حزب توده باید گفت اگر حتی همه خیانت های حزب توده را کنار بگذاریم و فقط خیانت آن را به این جنبش و اطاعت آن از مقامات شوروی و همدستی آن را با قوام در این دوره در نظرآوریم، این خیانت به اندازه ای موحد و نکبت بار است که هیچ ایرانی با شرافت و خوش فکر و مترقی نمی تواند جرأت کند که خود را وابسته به این سازمان جاسوسی بداند.

اما مسائل قومی و آزادی های منطقه ای و ایالتی هنوز در ایران حل نشده است و تاریخ ایران نشان می دهد، هر گاه حکومت مرکزی به علل مختلف تضعیف شده است، مردم ایران خواستار آزادی های فرهنگی، قومی، ملی و منطقه ای شده اند و برای دست یافتن به این خواسته ها هر بار هزاران انسان بی گناه کشته شده اند.

هیچ اپوزیسیون دوراندیشی نمی تواند از همین امروز مسأله ی کردستان، آذربایجان و دیگر اقوام کشور ایران درپهنه ی سرزمین ایران را نادیده انگارد و به این توزیع قدرت که روزی عنوان انجمن های ایالتی و ولایتی، دوره ای عدم تمرکز، گاهی خود مختاری فرهنگی و سیاسی و زمانی چهره ی فدرالیسم به خود گرفته است، کم توجه باشد. این مسأله همواره ابزاری بوده است دردست بیگانگان، با انگیزه های شوم نسبت به کشور ایران، آنها فقط منافع خود را می جویند و می خواهند حساب های خصوصی خود را با حکومت مرکزی ایران، به خاطر منافع خویش تصفیه کنند. آیا بهتر نیست از هم اکنون زمینه های این مباحث و مذاکرات تدوین میثاقها بازبینی شود و امکانات حل مسأله ی اقوام ایران مورد بررسی بنیادی قرارگیرد تا این نیروها نیز بتوانند در خدمت مبارزه ای جدی علیه ارتجاع حاکم قرارگیرند و همه ی نیروی مردم ایران برای پیکاری بزرگ که پیش روی دارد منسجم تر گردد و از طرفی فردای پیروزی، مسأله ی اقوام ایران دوباره تکرار نشود و نیروهایی که باید در خدمت سازندگی میهن قرار بگیرند به برادر کشی نپرداخته و به هدر نروند؟

http://www.rangin-kaman.org/v1/index.php?option=com_content&view=article&id=10088:2013-01-15-10-48-52&catid=58:1389-02-24-20-05-16&Itemid=75

مفهوم ملیّت و تئوری جدایی طلبی

http://www.rangin-kaman.org/v1/index.php?option=com_content&view=article&id=9515:2012-11-05-03-28-10&catid=58:1389-02-24-20-05-16&Itemid=75

ملت، دولت - ملت و حاکمیت قانونمدار

http://www.rangin-kaman.org/v1/index.php?option=com_content&view=article&id=9187:2012-10-08-11-54-10&catid=58:1389-02-24-20-05-16&Itemid=75

قومیت گرایی و ملیت گرایی، خودمختاری و تجزیه طلبی

http://www.rangin-kaman.org/v1/index.php?option=com_content&view=article&id=8899:2012-09-06-20-08-54&catid=58:1389-02-24-20-05-16&Itemid=75

[۲] [اطلاعات شماره ۵۵۱۰ مورخ ۱۳۲۳/۴/۱۵، نطق مصدق در مجلس شورای ملی به نقل از "گذشته چراغ راه آینده"، صفحه ۲۳۶
[۳] [اطلاعات شماره ۵۵۱۰ مورخ ۱۳۲۳/۴/۱۵، نطق مصدق در مجلس شورای ملی به نقل از "گذشته چراغ راه آینده"، صفحه ۲۴۰- ۲۳۶
[۴] [نطق دکتر کشاورز در جلسه مورخ ۱۷/۱۱/۱۳۲۳ مجلس شورا، نقل از روزنامه "رهبر" شماره ۴۸۶، صفحه ۲۴۴
[۵] [نطق دکتر کشاورز در جلسه مورخ ۱۷/۱۱/۱۳۲۳ مجلس شورا، نقل از روزنامه "رهبر" شماره ۴۸۶، صفحه ۲۴۴
[۶] [خامه‌ای، انور "خاطرات..." جلد دوم، صفحه ۱۹۴، این داستان در خاطرات خلیل ملکی، صفحه ۳۹۰ و همچنین در "گذشته چراغ راه آینده"
[۷] [ما درباره مبارزات این فرد در نهضت دموکراتیک و آزادیخواهی و کارگری در این کتاب و به ویژه در جلد دوم نوشته‌ایم، پیشه‌وری کمونیستی آزادی خواه بود که در مکتب مبارزه و عمل پرورش یافته بود. او پس از شکست نهضت آذربایجان در روسیه در تصادفی که توسط ماموران مخفی ک.ژ.ب. صحنه سازی شده بود، کشته شد. پیشه‌وری هرگز عضو حزب توده نشد.

[۸] [خامه‌ای، انور، "خاطرات..." جلد دوم، صفحه ۱۸۸

British Consul in tabriz, report of visit to mianeh, India [۹]

office//L/P.&S// ۲-۳۴/۲, "Iran Between tow Revolution"
Ervand, Abrahamian (princeton University press, new Jersey,
۱۹۸۳

[۱۰] ملکی، خلیل، "خاطرات سیاسی"، صفحه ۳۶۷-۳۶۶، انتشارات کوشش
برای پیشبرد نهضت ملی ایران

[۱۱] کشاورز، فریدون، "من متهم می‌کنم کمیته مرکزی حزب توده را"،
صفحه ۶۳

[۱۲] خامه‌ای، انور، "خاطرات ... " جلد دوم، صفحه ۱۸۸

[۱۳] قیزیل صحیفه‌لر (صفحات طلایی)، صفحه ۱۰-۱، به نقل از "گذشته
چراغ راه آینده"، صفحه ۲۵۴ - ۲۵۱

[۱۴] خامه‌ای، انور، "خاطرات ... " جلد دوم، صفحه ۲۰۹ - ۲۰۸

[۱۵] ایوانف، م.س، "تاریخ نوین ایران"، صفحه ۱۰۸

[۱۶] خامه‌ای، انور، "خاطرات ... " جلد دوم، صفحه ۲۱۰ - ۲۰۸

[۱۷] خلیل ملکی، "خاطرات سیاسی" با مقدمه‌ی همایون
کاتوزیان، انتشارات کوشش برای پیشبرد نهضت ملی ایران اروپا،
- آذرماه ۱۳۶۰، برابر با دسامبر ۱۹۸۱، ص ۳۶۶ و ۳۶۷ در صفحه ۳۸۷ در همین موردی
نویسد علت پایین آوردن عکس استالین و نصب آن کنار پنجره سوگند به
ودکای روسی بود که بسیار مورد احترام بریا بود.

[۱۸] خلیل ملکی، "خاطرات سیاسی"، صفحه ۳۷۳ و ۳۶۴

[۱۹] تفرشیان، "قیام افسران خراسان" صفحه ۷۲-۷۰ و همانجا صفحه ۲۱۲ -
۲۱۰

[۲۰] ایوانف، م.س، "تاریخ نوین ایران"، صفحه ۱۰۸

[۲۱] روزنامه‌ی "آذربایجان"، شماره‌ی ۱، مورخ ۱۳۲۴/۶/۱۴، "از زارع
واریاب چه می‌خواهیم"، گذشته چراغ راه آینده" صفحه ۲۶۱

[۲۲] روزنامه‌ی "آذربایجان"، مورخ ۱۳۲۴/۱۱/۲۲، نطق پیشه‌وری

[۲۳] روزنامه‌ی "آذربایجان"، شماره‌ی ۱۲۳، صفحه ۲۶۴

[۲۴] "گذشته چراغ راه آینده"، صفحه ۲۶۶ - ۲۶۲

[۲۵] روزنامه‌ی "آذربایجان"، مورخ ۱۳۲۴/۱۱/۱۶

[۲۶] روزنامه‌ی "آذربایجان"، شماره‌ی ۸، مورخ ۱۳۲۴/۶/۲۹، مقاله‌ی
"مرا به خیر تو امید نیست، شر مرسان"، به قلم پیشه‌وری

[۲۷] روزنامه‌ی "آذربایجان"، شماره‌ی ۴، مورخ ۱۳۲۴/۱۰/۲

[۲۸] ایوانف، م.س، "تاریخ نوین ایران"، ترجمه‌ی هوشنگ تیزابی،

حسن قائم پناه، ۱۳۵۶، صفحه ۱۰۷

[۲۹] "کارنامه مصدق و حزب توده"، صفحه ۴۵، این کتاب در دو جلد توسط
یکی از اعضای سابق حزب توده نگاشته شده است که با مقدمه‌ی
خسروشاکری و به همت انتشارات مزدک در خارج از کشور انتشار یافته
است.

- [۳۰] کشاورز، فریدون، " من متهم می‌کنم کمیته مرکزی حزب توده را"،
صفحه ۶۳
- [۳۱] فریدون ابراهیمی روز ۲۱ آذر به شوروی فرار نکرد، مقاومت کرد و
کشته شد. نگاه کنید به " گذشته چراغ راه آینده"
- [۳۲] خامه‌ای، انور، " خاطرات ... " جلد دوم، صفحه ۲۰۳
- [۳۳] خامه‌ای، انور، " خاطرات ... " جلد دوم، صفحه ۲۰۷
- [۳۴] سفیر اتحاد جماهیر شوروی در ایران
- [۳۵] برای قبول یا رد قرارداد، هفت ماه مهلت در نظر گرفته شده
بود.
- [۳۶] خامه‌ای، انور، " خاطرات ... " جلد دوم، صفحه ۲۳۶
- [۳۷] ملکی، خلیل، " خاطرات سیاسی"، صفحه ۴۲۶
- [۳۸] ملکی، خلیل، " خاطرات سیاسی"، صفحه ۴۲۴
- [۳۹] روزنامه‌ی " آذربایجان"، مورخ ۱۳۲۵/۳/۲۴، به نقل از " گذشته
چراغ راه آینده"
- [۴۰] روزنامه‌ی " رهبر"، مورخ ۱۳۲۵/۳/۲۳
- [۴۱] British Military Attaché to the Foreign office, ۲۷ Nov. ۱۹۴۶, Abrahamian, P. ۲۳۹
- [۴۲] " گذشته چراغ راه آینده"، صفحه ۴۱۴
- [۴۳] " گذشته چراغ راه آینده"، صفحه ۴۱۵
- [۴۴] " گذشته چراغ راه آینده"، صفحه ۴۱۹
- [۴۵] ملکی، خلیل، " خاطرات سیاسی"، صفحه ۳۷۶
- [۴۶] " گذشته چراغ راه آینده"، صفحه ۴۲۳
- [۴۷] " کارنامه مصدق و حزب توده"، صفحه ۴۵
- [۴۸] کشاورز، فریدون، " من متهم می‌کنم کمیته مرکزی حزب توده را"،
صفحه ۶۴
- [۴۹] کشاورز، فریدون، " من متهم می‌کنم کمیته مرکزی حزب توده را"،
صفحه ۶۴
- [۵۰] کشاورز، فریدون، " من متهم می‌کنم کمیته مرکزی حزب توده را"،
صفحه ۵۶ و ۶۶